

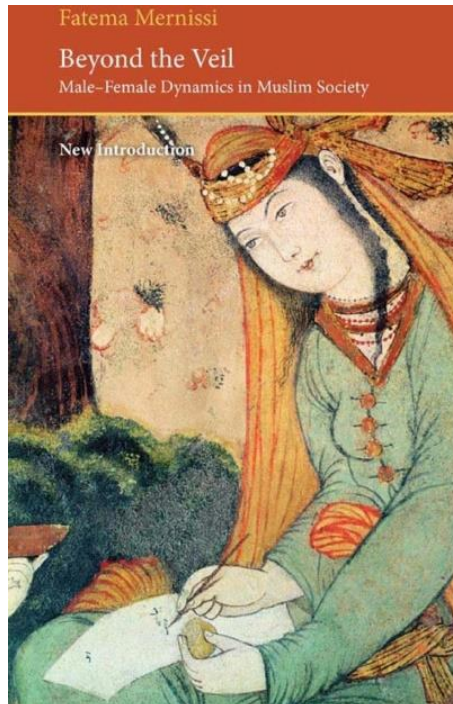
<https://pecritique.com/>

اما «حجاب» را که کنار بزنیم ...

بازخوانی کتاب «فراسوی حجاب» نوشته‌ی فاطمه مرنیسی

نقد اقتصاد سیاسی
مردادماه ۱۴۰۲

شیرین کریمی



اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

کتاب *فراسوی حجاب* (۱۹۷۵) نوشته‌ی فاطمه مرنیسی (۱۹۴۰-۲۰۱۵) جامعه‌شناس برجسته‌ی مراکشی، هنوز به زبان فارسی منتشر نشده است. مرنیسی در این کتاب به طور خاص، و فقط، به مفهوم «حجاب» نمی‌پردازد، و منتقد ساختارهای ریشه‌دار در جهان اسلام است. در واقع او علاوه بر این کتاب در تمام آثارش به مسئله‌ی «حجاب» نیز در کنار سایر مسائل می‌پردازد. در *فراسوی حجاب* او در مقام اندیشمندی انتقادی سایر امور مسلمانان را در جوامع اسلامی برمی‌رسد؛ او از حجاب فراتر می‌رود و به مسائلی «علاوه بر حجاب» می‌پردازد که زیست روزمره‌ی زنان و مردان مسلمان در دل آن‌ها می‌گذرد.

کتاب *فراسوی حجاب* پایان‌نامه‌ی دوره‌ی دکترای فاطمه مرنیسی است که در سال ۱۹۷۵ منتشر شده است. سی سال پس از چاپ اول، مرنیسی در مقدمه‌ی جدید بر این کتاب می‌نویسد: «سی سال قبل تصور نمی‌کردیم حجاب تبدیل شود به وسواس انسان غربی سکولار قرن ۲۱». سارکوزی رئیس‌جمهور پیشین فرانسه و وزیرای کابینه‌اش به طرز وسواس‌گونه مدام می‌گفتند که وظیفه‌ی دولت‌شان این است که از تهاجم دین به عرصه‌ی عمومی جلوگیری کنند و منظورشان از تهاجم دین حجاب زنان مسلمانان بود. اما مرنیسی در این تکرار مداوم تناقضی می‌بیند و به نظرش رئیس‌جمهور و وزرایش با بحث بی‌وقفه در مورد حجاب، آدمی را غرق در اندیشیدن درباره‌ی جوهر و ماهیت دین می‌کنند و به این ترتیب دین را در عمل وارد همان عرصه‌ی عمومی‌ای می‌کنند که می‌گویند نمی‌خواهیم دین واردش شود! به نظر مرنیسی این وسواس سران غربی درباره‌ی حجاب نشان می‌دهد که آن‌ها نیازی اضطراری دارند و آن نیاز مقابله با ترس ناخودآگاه‌شان از انقراض جمعیت است. اما مرنیسی با توجه به اندازه‌ی کوچک جامعه‌ی مسلمان در کل اروپا چنین ترسی را منطقی نمی‌داند.

مرنیسی با ارجاع به مورخی فرانسوی در مورد ترس اروپایی‌ها از حجاب به بازاریابی بی‌وقفه‌ی لذت خودمدارانه یا خودشیفته‌وار در جوامع غربی اشاره می‌کند. اتفاقاً هدف از حجاب مسلمانان در صدر اسلام این بود که همین نوع فردگرایی خودمدار لذت‌جویانه در جامعه را از میان بردارد.

در فصل اول این کتاب، با عنوان «فهم مسلمانان از سکسوالیته‌ی فعال زنان»، مرنیسی به نقل از امام بخاری، مهم‌ترین پژوهشگر حدیث در تاریخ اسلام سنی که در قرن نهم میلادی (دوم قمری) می‌زیست، می‌گوید: «در شهر مکه پیش از اسلام رابطه‌ی جنسی گروهی به شکلی بی‌رویه انجام می‌شد و زنان در خیابان‌ها خود را به مردان جذاب عرضه می‌کردند. این اتفاق برای پیامبر اسلام هم، که مرد زیبایی بود، روی داد. زنی نزد او آمد و گفت: «خودم را در اختیار قرار می‌دهم.» اما سکوت طولانی و مؤدبانه‌ی محمد امین نشان از بی‌علاقگی او به این امر بود و به قول مرنیسی به همین دلیل اسلام حق زن را در یک مورد محدود کرد و آن مورد این بود زن نمی‌تواند با آوردن فردی به‌عنوان ولی یا قیم از خانواده‌اش آغازگر هر نوع عقد و ازدواجی باشد.

خانواده و روابط جنسی پیش از اسلام

به روایت مرنیسی، پیش از اسلام در عربستان قبایلی وجود داشتند که قدرت چندانی نداشتند و در آن قبایل مادرسالاری حکم‌فرما بود، زنانی بودند که چند فرزند داشتند و مشخص نبود پدر ژنتیکی این فرزندان کیست. از این رو، فرزندان به قبیله‌ی مادر تعلق داشتند. اسلام این شکل روابط جنسی را ممنوع کرد و اعلام کرد بهتر است هر زن فقط یک مرد را به‌عنوان شریک جنسی خود داشته باشد تا به مردان هم فرصت پدرشدن داده شود.

حبیب البغدادی، نویسنده‌ی قرن سوم قمری، می‌نویسد پیش از اسلام: «مردانی مجبور می‌شدند از دستار یا عمامه استفاده کنند»، چون زیبا بودند و عمامه نوعی محافظ یا نقاب بود که از تعقیب زنان در مکه در امان باشند. البغدادی چند تن از مردان زیبا را نام می‌برد که دستارشان را به برقع تبدیل کردند، یعنی ماسکی که صورتشان را بپوشاند. پیامبر اسلام دوره‌ی پیش از اسلام را دوره‌ی جاهلیت یا بربریت نام نهاد، دوره‌ای که در آن روابط جنسی افسارگسیخته رایج بود و زنان مردان را تا حد کالاهای جنسی بی‌نام و نشان تنزل می‌دادند و حق پدری را از آنان سلب می‌کردند. پیش از اسلام فقط قبایل ثروتمند و قدرتمند مثل قریش، قبیله‌ی پیامبر، می‌توانستند هوا و هوس را کنترل کنند و ازدواج مردسالارانه و حق پدری را حفظ کنند و این همان نوع ازدواجی بود که پس از فوت پیامبر به‌عنوان هنجار مورد تأیید اسلام بازتولید شد.

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

ابن قیم جوزیه، محقق اهل سنت، در کتاب *روضه‌المحبین و نزهه‌المشتاقین* (به معنی باغ عاشقان) توضیح می‌دهد که نبوغ اسلام در این است که می‌پذیرد مردان شرکای جنسی ضعیفی هستند و نمی‌توانند در برابر جذابیت زنان مقاومت کنند. ابن جوزیه به آیه‌ی ۲۸ سوره نساء اشاره می‌کند: «انسان ضعیف آفریده شده است» و در تفسیر آن می‌نویسد مرد است که ضعیف است چون «اگر به زنان نگاه کند نمی‌تواند خود را مهار کند». و به نظر مرنیسی تعجبی ندارد که قرن‌ها بعد محقق‌ی مثل محمد حسن عبدالله که کتابی نوشت به نام *عشق در میراث فرهنگی عرب* که از بهترین کتاب‌ها درباره‌ی عشق است به امام بخاری ارجاع می‌دهد و می‌نویسد روشن است که «مرد خودکفا نیست و به زن نیاز دارد» و کتاب او در خیابان‌ها جلوی در مساجد رباط همیشه مشتری دارد.

قانون حمورابی: نخستین قانون حجاب

در سال ۱۷۹۰ پیش از میلاد مسیح در سرزمین‌های شرقی نخستین قانون حجاب نوشته شد. حمورابی ششمین پادشاه بابل بود و بابل یکی از کشورهای میان‌رودان (بین‌النهرین) بود. شهرت حمورابی بیشتر به دلیل متنی بود که به نام **قانون حمورابی** از او بر جای ماند. این قوانین در سال ۱۹۰۱ میلادی در شوش ایران پیدا شد قوانین روی قطعه سنگی به بلندی ۲.۴ متر نوشته شده بود. در دوران حمورابی این قطعه سنگ در مکانی عمومی نصب شد تا هر فرد باسوادی بتواند آن را بخواند. در این قوانین نخستین قانون حجاب برای زنان نوشته شده بود. طبق این قانون حجاب برای زنان اشراف الزامی و برای روسپی‌ها ممنوع بود. در بند ۴۰ قانون حمورابی در مورد حجاب زنان آمده است:

زن‌های شوهردار، بیوه‌ها و زنان آشوری هنگامی که به خیابان می‌روند، نباید سربرهنه باشند. دختران اشرافی باید سر خود را بپوشانند، چه با روسری، جامه یا ردا؛ آنها نباید سربرهنه باشند. ... هنگامی که [تنها] به خیابان می‌روند باید سرپوش داشته باشند. یک معشوقه (*concubine*) که با

خانم خویش در خیابان راه می‌رود باید سرپوش داشته باشد. یک کنیز پرستشگاه که ازدواج کرده باید در خیابان سرپوش داشته باشد، ولی اگر مجرد باشد باید سر برهنه باشد، نباید سرپوش داشته باشد. یک روسپی نباید سرپوش داشته باشد؛ باید سربرهنه باشد. هر مردی که یک روسپی را با سرپوش ببیند باید وی را دستگیر کند، شاهدانی [شاهد باید مرد باشد] فراهم کند، و آن زن را به درگاه قصر بیاورد. گرچه جواهرات زن را نباید از وی گرفت، ولی مردی که او را دستگیر کرده لباس‌های آن زن را متصرف می‌شود. آن زن پنجاه ضربه چوب می‌خورد و قیر بر سرش ریخته خواهد شد. اگر مردی یک روسپی را با سرپوش ببیند و به جای این که او را به درگاه قصر بیاورد او را به حال خود بگذارد، او نیز پنجاه ضربه چوب می‌خورد. کسی که آن مرد را بیاورد، صاحب لباس‌های آن مرد خواهد شد. گوش‌های آن مرد را باید سوراخ کرده و با ریسمانی در پشت وی ببندند، و او باید یک ماه برای پادشاه بیگاری کند. کنیزان [دختران برده] نیز نباید سرپوش داشته باشند. هر مردی که کنیزی را با سرپوش ببیند باید وی را دستگیر کرده و به درگاه قصر بیاورد. گوش‌های آن کنیز بریده می‌شود و مردی که او را آورده می‌تواند لباس‌های آن کنیز را متصرف شود. اگر مردی کنیزی را با سرپوش ببیند و به جای این که او را به درگاه قصر بیاورد او را به حال خود بگذارد، و آن مرد متهم و محکوم شود، باید (پنجاه ضربه) چوب بخورد. گوش‌های آن مرد را باید سوراخ کرده و با ریسمانی در پشت وی ببندند، و او باید یک ماه برای پادشاه بیگاری کند.

به نظر مرزیسی قانون حمورابی زنان را به کالاهای در دسترس و کالاهای دسترس‌ناپذیر تقسیم می‌کند. قانون حمورابی برگرفته از داستانی اسطوره‌ای بود. در

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

این داستان الهه‌ی ایشتر، ایزدبانوی عشق و باروری، عاشق تموز یکی از خدایان میان‌رودان می‌شود. مدتی بعد تموز در اثر حمله‌ی گراز کشته می‌شود و ایشتر عاشق تصمیم می‌گیرد به جهان مردگان نزد تموز برود. ایشتر که از زمین می‌رود عشق و باروری هم در زمین از بین می‌رود. خدایان به دنبال ایشتر به آسمان‌ها می‌روند و در آسمان‌ها بین خدایان و الهه‌ی ایشتر بحثی درمی‌گیرد. خدایان از ایشتر درخواست می‌کنند که به زمین بازگردد. ایشتر اعلام می‌کند که تنها در صورتی حاضر است به زمین بازگردد که خدایان کاری کنند تموز هم با او به زمین برگردد. خدایان درخواست ایشتر را می‌پذیرند. قانون حمورابی با نظر به این بحث و به منظور نظم‌دادن به باروری و روابط جنسی در زمین نوشته شده است.

در زمان حمورابی مدارسلاری حکمفرما بود. فقط زنان می‌دانستند پدر واقعی کودک کیست و مردان فقط می‌توانستند حدس بزنند پدر کدام کودک هستند. از قرار معلوم این روند تا زمان پیامبر اسلام ادامه داشته است و وظیفه‌ی پیامبر اسلام تغییردادن این روند بود. مرنیسی از کتاب *سیره‌ی نبوی* ابن هشام نقل می‌کند که نظر پیامبر اسلام این بود که تمامی زنان، صرف‌نظر از نژاد، باید همچون موهبت‌های شگفت دیده شوند، چون رحم زنان به ماه متصل است. محمد پس از فتح مکه تقویم قمری را برای مسلمانان رواج داد و از مسلمانان خواست که مرزهای فاصله‌ای و فضایی و کاست‌های قومی و سلسله‌مراتب طبقاتی را به کلی بی‌هوده ببینند و بر سرچشمه‌ی عالم که به ماه متصل است و در رحم پرورش می‌یابد تمرکز کنند.

حجاب در عربستان پیش از اسلام

از نظر مرنیسی حجابی که اسلام بر آن تأکید دارد جنس‌ها را به همکاری با یکدیگر دعوت می‌کند و در ادامه بحثش در این کتاب این موضوع را با نظر به رسم و رسوم در عربستان پیش از اسلام بیان می‌کند. در عربستان پیش از اسلام روابط جنسی افسارگسیخته رواج داشت و پدران کودکان نامعلوم بودند، فقط وقتی می‌توان هویت پدر را تعیین کرد که زنان برای لذت جنسی محدودیت قائل شوند. پیش از اسلام مکه مانند بابل حمورابی بود و فقط مردان طبقه‌ی اشراف، مثل مردان قبیله‌ی قریش قبیله‌ی

پیامبر، حق ازدواج پدرسالارانه داشتند و همسرشان را به داشتن یک شوهر محدود می‌کردند. و فقط افراد قبایل ثروتمند این امتیاز را داشتند که با لباس دور کعبه طواف کنند، سایر زنان و مردان باید کاملاً برهنه طواف می‌کردند. گاهی زنان با تکه‌ای پارچه بخش‌هایی از بدن‌شان را می‌پوشاند. و این رسم برقرار بود تا زمانی که محمد به مقام پیامبری رسید و عرب‌ها به اسلام گرویدند.

به باور مرنیسی اسلام به دوران بت‌پرستی، بربریت و جاهلیت پایان داد، به عصری که به لحاظ عاطفی آشفته و پر هرج‌ومرج بود و لذت‌جویی حد و مرز نداشت، پایان داد. اسلام آمد و پیامش این بود که مصرف‌گرایی باید مهار شود و آزادی فردی با یک سری محدودیت‌ها حد و مرز پیدا کند. پیامبر امتیاز لباس پوشیدن هنگام طواف را که تا پیش از اسلام مخصوص اعضای قبایل ثروتمند بود به همگان تعمیم داد. در قرآن در آیه‌ی ۳۱ سوره اعراف گفته شده است: «زیورآلات و لباس برای شما و حلال بر شماست.» از این‌رو، حجابی که قرآن در این زمان برای زنان و مردان حلال دانسته را باید در بافت تاریخی آن دید. در قرآن آمده است: «چه کسی گفته لباس و زیورآلات بر شما حرام است؟ اینها نعمت‌های دنیا هستند و برای تمام انسان‌هایی است که ایمان آورده‌اند» و این آیه زمانی نازل شد که اشراف مکه خارجی‌ها و غیر خودی‌ها را مجبور می‌کردند برهنه طواف کنند.

حجابی که در این زمان قرآن به آن توصیه کرد حقی بود که به تمام انسان‌ها، فارغ از جنسیت، داده شد و آن حق حفظ حریم خصوصی بدن بود. و حجابی که برای زنان توصیه شد توصیه به انجام وظیفه بود، در واقع تأکید بر کنترل و مهار میل جنسی افراطی بود. اگر انسان‌ها این میل را به‌شخصه کنترل و مهار می‌کردند یک جامعه‌ی جهانی نامرئی در مکه ساخته می‌شد که برای حفظ آن نیازی به وجود پلیس به صورت مرئی نبود. و بر اساس آموزه‌های اسلام صدر اسلام اگر تمام انسان‌ها به وظیفه‌ی جهاد اکبر که مبارزه با هوا و هوس است عمل کنند، نیازی به اجبار و پلیس و ارشاد و وضع قوانینی مثل حجاب اجباری نیست. آن چیزی که مؤمن به انجام آن موظف است و آن چیزی که جامعه را امن می‌کند کنترل هوا و هوس است نه حجاب برای زنان که حکومت‌ها تعیین و اجباری می‌کنند. در واقع اسلام در جایگاه یک دین فرد را دعوت به «پرورش جامعه‌ی خود با کنترل میل» می‌کند.

به نظر مرنیسی وسواس کشورهای غربی درباره‌ی حجاب در حقیقت روی دیگر شیفتگی آن‌ها به مذهب است، مذهبی که به مردان کمک می‌کند که پدر شوند و زنان دارای رحم را مهار کنند. از این‌رو تمام مردان شرق و غرب اکنون باید متحد شوند تا این زن قدرتمند را، چه محجبه چه بی‌حجاب، متقاعد سازند که با مردان همکاری کند تا آینده‌ای روشن برای همگان ساخته شود. در جوامع امروز مسلمانان گویی مسئله‌ای حل‌نشدنی وجود دارد. آزادی زنان ربط مستقیم با تضادهای سیاسی و اقتصادی‌ای دارد که در دنیای امروز جوامع مدرن مسلمان را متلاشی می‌کند. هر شکست سیاسی یا مانع سیاسی که برای جوامع مسلمان پیش می‌آید می‌تواند به شکست از «کفار» تعبیر شود. این شکست‌ها و موانع برای حاکمان کشورهای مسلمان نوعی ضرورت ایجاد می‌کند و آن ضرورت تأیید مجدد ماهیت اسلامی این جوامع است، آن هم ماهیت «اسلام سنتی». در جهان امروز نیروهای سنتی و مدرن با یک ضربه آزاد می‌شوند و نتیجه‌ی دراماتیک این آزادشدن ناگهانی نیروها در روابط بین دو جنس زن و مرد نمایان می‌شود. به‌طور کلی نگاه مرنیسی در این کتاب بر تأثیرات مدرنیته بر تعامل زن و مرد در داخل و خارج از خانواده است. او قصد دارد ایدئولوژی مسلمانان درباره‌ی جنس‌ها را که در نهاد خانواده آشکار می‌شود بررسی کند.

فهم مسلمانان از سکسوالیته‌ی فعال زنانه

مفهوم فرد نزد مسیحیان و مسلمانان متفاوت است؛ در تصور مسیحیان فرد بین دو قطب خیر / شر، جسم / روح، و گزینه / عقل دو پاره شده است، اما تصور مسلمانان از فرد این‌طور نیست. اسلام نظریه‌ی پیچیده‌تری در مورد غرایز دارد که به مفهوم فرویدی لیبیدو شبیه است و در این مفهوم غرایز قوی به شکل انرژی دیده می‌شود. انرژی غرایز خالص است و دلالت ضمنی یا معنای خوب یا بد ندارد. خوبی و بدی فقط وقتی مطرح است که سرنوشت اجتماعی انسان‌ها در نظر گرفته شود. فرد جز در یک نظم اجتماعی نمی‌تواند زنده بماند و هر نظم اجتماعی مجموعه‌ای از قوانین دارد. مجموعه‌ی قوانین تعیین می‌کند که کدام کاربرد غرایز خوب است و کدام کاربرد بد. نوع «استفاده» از غرایز است که آن را برای نظم اجتماعی مفید بدانند یا مضر، نه خود

غرایز. بنابراین در نظام مسلمانان لزومی ندارد فرد غرایز خود را از بین ببرد یا آن‌ها را کنترل کند، بلکه باید طبق مقتضیات شرع از غرایز استفاده کند. به نظر ابن خلدون در کتاب مقدمه «وقتی محمد برخی فعالیت‌های انسانی را منع یا محکوم می‌کند نمی‌خواهد به کلی از آنها غفلت شود، و نمی‌خواهد آن فعالیت‌ها به کل ریشه‌کن شوند و قدرت‌هایی که از آن‌ها ناشی می‌شود به کل بی‌استفاده بمانند. او می‌خواهد این قدرت‌ها تا حد امکان برای اهداف درست به کار گرفته شوند و هر نیتی در نهایت باید هدفی درست داشته باشد و در راستای جهت‌دهی به تمام فعالیت‌های انسانی باشد». مریسی در ادامه در مثالی از ابن خلدون نقل می‌کند که خشم و میل جنسی اگر درست مهار شود می‌تواند به خدمت اهداف نظام مسلمانان درآید و اگر سرکوب شود یا به‌اشتباه استفاده شود می‌تواند نظم را از بین ببرد.

ابوحامد محمد غزالی در کتاب *احیاء العلوم دین*، که محتوای دینی و اخلاقی دارد و علمای شیعه و سنی همواره به آن ارجاع می‌دهند، از نحوه ادغام گزینه‌ی جنسی در نظام اجتماعی و نحوه‌ی قرارداد این گزینه در خدمت خداوند شرح مفصلی ارائه می‌دهد. غزالی معتقد است که میل نفسانی را باید مطابق خواست خداوند و در خدمت منافع خداوند و انسان در هر دو جهان به کار گرفت. به نظر غزالی با میل جسمانی زندگی روی زمین ادامه پیدا می‌کند و در واقع امیال جنسی تضمین‌کننده‌ی ماندگاری نسل بشر روی زمین است. به همین دلیل خداوند دو جنس را آفرید که هر یک آناتومی خاصی دارند که به آنها امکان می‌دهد در راستای تحقق طرح خداوند یکدیگر را تکمیل کنند. غزالی می‌نویسد میل جنسی یا سکسوالیته نشانه‌ی حکمت خداوند است و کارکرد سکسوالیته علاوه بر انگیزه برای افزایش جمعیت، این است که به انسان ذره‌ای از لذت بهشتی را بچشاند تا انسان انگیزه یابد که خدا را بپرستد و کارهای خداپسندانه انجام دهد تا به بهشت برسد و این لذتی را که در زمین کوتاه و ناقص و زمانمند است در بهشت به صورت ابدی تجربه کند. پس میل جنسی ماهیتی دوگانه دارد: زمینی و بهشتی. و چون این میل اهمیت تاکتیکی دارد پس تنظیم آن نیز باید الهی باشد. یعنی مطابق با مصالح خداوند باشد. از این بحث غزالی نتیجه می‌گیرد که در عربستان بت‌پرست یکی از ابزارهای کلیدی برقراری نظم اجتماعی جدید تنظیم گزینه‌ی جنسی بود و این کار پیامبر اسلام روی زمین بود.

سکسوالیتهی زنانه: فعال یا منفعل؟

جورج مرداک، انسان‌شناس آمریکایی معتقد است جوامع به لحاظ نحوه‌ی تنظیم گرایش جنسی به دو گروه تقسیم می‌شوند، گروه اول قوانین جنسی را با درونی‌سازی شدید ممنوعیت‌های جنسی را در طول فرایند اجتماعی‌شدن اعمال می‌کنند و جوامع غربی به این این گروه تعلق دارند. گروه دوم قوانین جنسی را با تدابیر احتیاطی بیرونی مثل قوانین پرهیزکردن / دوری کردن اعمال می‌کنند و جوامعی که در آن حجاب وجود دارد به این گروه تعلق دارند. به نظر مرداک جوامع غربی آداب جنسی را به وجدان فرد القا می‌کنند، به تحریم درونی اعتماد می‌کنند و حداکثر آزادی فردی را به زنان اعطا می‌کند، چون به باور انسان غربی اخلاق درونی‌شده‌ی پاکدامنی پیش از ازدواج و اخلاق وفاداری پس از ازدواج برای پیش‌گیری از سوءاستفاده از آزادی کافی است. اما در جوامعی که حجاب دارند اخلاق پاکدامنی با حجاب و حرمسرا یا مراقبت مداوم به شکل عینی حفظ می‌شود.

اما نظر مرنیسی این است که تفاوت بین این دو نوع جامعه در آن مکانیسم‌های درونی‌سازی که مرداک به آن اشاره می‌کند نیست، بلکه تفاوت در تصور آن‌ها از سکسوالیتهی زنانه است. جوامعی که زنان را منزوی می‌کنند و تحت نظارت کامل قرار می‌دهند سکسوالیتهی زنانه را فعال می‌دانند و جوامعی که زنان را آزاد می‌گذارند و نظارت و اجباری برای رفتار و پوشش زنان در آن وجود ندارد، سکسوالیتهی زنانه را منفعل می‌دانند.

قاسم امین حقوقدان و نواندیش اسلامی اهل مصر در قرن نوزده و اوایل قرن بیست بود که به لحاظ تاریخی از نخستین فمینیست‌های جهان عرب به شمار می‌رود. مرنیسی می‌نویسد وقتی قاسم امین تلاش کرد منطق حجاب زنان و مبنای جداسازی جنسی در جوامع مسلمان را بفهمد به این نتیجه رسید که زنان بهتر از مردان می‌توانند رانه‌های جنسی را در خود مهار کنند، از این رو تفکیک جنسی ابزاری است برای محافظت از مردان، نه زنان. قاسم امین می‌پرسد در جوامع مسلمان چه کسی / از چه چیزی می‌ترسد؟ به نظر امین زنان جداسدن و گوشه‌نشینی را دوست ندارند و فقط چون

مجبور هستند با آن سازگار می‌شوند. مسلمانان سنت‌گرا از چیزی به نام **فتنه** می‌ترسند. فتنه در زبان عربی دو معنی دارد: یکی به معنی بی‌نظمی یا هرج‌ومرج است و دیگر به معنی زن زیبا، زنی که زیبایی مصیبت‌بار دارد و باعث می‌شود مردان کنترل خود را از دست بدهند. قاسم امین فتنه را به معنای هرج‌ومرج ناشی از اختلال جنسی در نظر می‌گیرد که به دست زنان آغاز می‌شود. او می‌پرسد: با گوشه‌نشینی یا پنهان کردن زنان از چه کسی محافظت می‌شود؟ و اگر ترس مردان از این است که زنان تسلیم جذابیت مردانه‌ی آنها شوند چرا حجاب را برای خود اجباری نمی‌کنند؟ آیا مردان فکر می‌کردند در مبارزه با وسوسه از زنان ضعیف‌تر هستند؟ آیا مردان کم‌تر از زنان توانایی کنترل خود و مقاومت در برابر رانه‌ی جنسی خود را دارند؟ به نظر قاسم امین اجباری کردن حجاب برای زنان بیان‌گر ترس مردان است. مردان از این می‌ترسند که اگر با زن بی‌حجاب مواجه شوند کنترل بر ذهن‌شان را از دست بدهند و گرفتار دام فتنه شوند. اما زنان چنین ترسی در دل ندارند. و امین با شوخ‌طبعی نتیجه می‌گیرد که با این حساب بهتر است مردان محافظت شوند و حجاب بگذارند، چون جنس ضعیف‌تر مردان هستند.

مرنیسی در ادامه با بررسی آرای امین می‌پرسد چرا اسلام از فتنه می‌ترسد؟ چرا اسلام از قدرت کشش جنسی زنانه بیش از کشش جنسی مردانه می‌ترسد؟ آیا فرض اسلام این است که مرد نمی‌تواند به لحاظ جنسی با زنی که مهارنشده کنار بیاید؟ آیا اسلام توانایی جنسی زنان را بیشتر از مردان فرض می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش‌ها مرنیسی به دو نظریه در اسلام در مورد سکسوالیته‌ی زنانه ارجاع می‌دهد: نظریه‌ای صریح و نظریه‌ای ضمنی.

در نظریه‌ی صریح آشکارا گفته می‌شود که مردان در تعامل‌شان با زنان متجاوز و پرخاشگر هستند و زنان منفعل هستند. این تئوری نوعی ماچوئیسم^۱ (مردبرترپنداری)

^۱ کلمه‌ی ماچو در ادبیات انگلیسی به معنی جاهل و در زبان لاتین به معنی موجود نر است. به «نرّه‌مردانگی سنتی» هم ترجمه شده است. ماچوئیسم رفتاری زهرآگین است و فرد ماچو دارای تفکر برتری‌جویانه‌ی مردانه و دارای رفتار مردسالارانه‌ی زهرآگین است که زهر آن در روابط بین انسان‌ها منتشر می‌شود.

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

است. نظریه‌ی صریح در مورد سکسوالیته‌ی زنان در آرای عباس محمود العقاد، نویسنده و مورخ مصری قرن بیست، تجسم یافته است. محمود العقاد در کتاب *زنان در قرآن* مطالبی نوشته است و ماچوئیسم موجود در اندیشه‌اش را به بهترین شکل ممکن به قلم آورده است.

نظریه‌ی ضمنی که کارکرد مؤثرتری در جوامع مسلمانان دارد بیشتر در ناخودآگاه افراد وجود دارد. این نظریه به‌صراحت در جایی گفته یا نوشته نشده است، اما به شکل ضمنی در ضمیر ناخودآگاه افراد وجود دارد. نظریه‌ی ضمنی در آرای غزالی شرح داده شده است. به نظر غزالی تمدن تلاشی است در راستای مهار قدرت ویران‌گر زنان و قدرت جذاب برای همگان زنان. طبق این نظریه زنان باید کنترل شوند تا مردان به وظایف مذهبی و اجتماعی‌شان بپردازند و منحرف نشوند و جامعه فقط با نهادهایی زنده می‌ماند که از راه جداسازی جنسی و چندهمسری برای مؤمنان سلطه‌ی مردان را تقویت کنند.

به نظر مرنیسی نظریه‌ی صریح به آرای فروید پهلو می‌زند، به خصوص شبیه تأکید فروید بر قانون جنگل سکسوالیته است. به نظر فروید زنان از تسلیم و سرسپردگی لذت می‌برند. العقاد هم معتقد است که زنان لذت و خوشبختی را در انقیادشان و شکست‌شان از مردان تجربه می‌کنند و به نظر فروید چنین میل زنانه‌ای در ذات و جوهرش مازوخیستی است. نظریه‌ی ماچوئیسم مرد را شکارچی و زن را طعمه می‌پندارد. این دیدگاه به شکل گسترده در ذهن انسان‌ها در جهان ریشه دوانده است. نظریه‌ی ضمنی که زنان را در سکسوالیته قدرتمندتر از مردان می‌داند و بر همین اساس معتقد است که زنان باید کنترل شوند، در آرای غزالی شرح داده می‌شود. غزالی با تفسیر قرآن به این نتیجه می‌رسد و او، برخلاف فروید، زن را شکارچی و مرد را منفعل می‌داند. اما غزالی این قدرت را نابودگرترین عنصر در نظم اجتماعی می‌داند و تا جایی پیش می‌رود که زنان را مترادف با شیاطین تلقی می‌کند.

به نظر مرنیسی کل سازمان‌دهی جوامع مسلمان و تعاملات اجتماعی و پیکربندی فضایی در جوامع مسلمان را می‌توان بر حسب همین نظریه‌ی ضمنی برتر بودن زنان به

لحاظ قدرت درک کرد. این نظم اجتماعی تلاشی است برای خنثی‌سازی قدرت زنان و کاستنِ اثرات مخرب این قدرت در جامعه.

مرنیسی در ادامه فهم غزالی از سکسوالیته را با نظریه‌ی ماچوئیسم فروید مقایسه می‌کند. غزالی سکسوالیته‌ی زنان را فعال و فروید آن را منفعل می‌داند. در این مقایسه باید توجه داشته باشیم که غزالی وقتی کتاب *احیاء علوم دین* را می‌نوشت هدفش آشکارسازی عقیده‌ی واقعی مسلمانان در مورد ازدواج بود. ولی فروید وقتی نظریه‌پردازی می‌کرد می‌کوشید نظریه‌ای علمی بپردازد و کلمه‌ی «علمی» (scientific) دلالت بر عینیت (objectivity) و جهان‌شمولیت (universality) دارد. پس فروید گمان می‌کرد دارد توضیحی همه‌شمول و جهانی درباره‌ی زنان ارائه می‌دهد. و این مانعی روش‌شناختی در کار مرنیسی بود. او برای رفع این مانع به «تاریخی‌بودن فرهنگ» ارجاع می‌دهد و نظریه‌ی فروید را محصول «تعریف‌شده به لحاظ تاریخی» در فرهنگ او در نظر می‌گیرد. این فرهنگ است که تعیین‌کننده‌ی درک از تفاوت‌های بیولوژیکی است و نه برعکس. بنابراین به نظر مرنیسی می‌توانیم نظر فروید در مورد جنسیت به طور عام، و در مورد جنسیت زنانه به طور خاص، را بازتابی از باورهای جامعه‌ی او بدانیم نه نظریه‌ی علمیِ ابژکتیو و غیرتاریخی. فروید هنگام تجزیه و تحلیل تفاوت‌های بین دو جنس وقتی به **bisexuality** می‌رسد گیج می‌شود و نتیجه می‌گیرد که آناتومی نمی‌تواند مبنایی برای تفاوت بین جنس‌ها باشد. فروید واژگان «مذکر» و «مؤنث» را از گیج‌کننده‌ترین واژگان علمی می‌داند که می‌توانند در مسیرهای مختلفی تقسیم شوند. یکی تقسیم‌بندی فعال / منفعل است، دیگری تقسیم‌بندی زیستی است و دیگر تقسیم‌بندی جامعه‌شناختی. فروید معتقد است در علم روانکاوی تنها معنای مورد نظر در تفاوت بین جنس‌ها معنای فعال / منفعل (تعدی / تسلیم) است.

به نظر مرنیسی این تقسیم‌بندی فعال / منفعل فروید برای درک نظریه‌ی غزالی هم کاربردی است. غزالی نظم اجتماعی را مستقیم مربوط به پاکدامنی زن و ارضای نیازهای جنسی او می‌داند و معتقد است نظم اجتماعی زمانی برقرار می‌شود که زنان خود را محدود به شوهر کنند و با آمیزش نامشروع فتنه و هرج‌ومرج به پا نکنند. هیبت و قدرت زن در نگاه غزالی زمانی بروز می‌یابد که او اعتراف می‌کند که ارضای نیاز جنسی زن برای شوهر بسیار دشوار است. پس محتاطانه پیشنهاد می‌دهد مرد تا جای

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

ممکن با همسرش همبستر شود و اگر چهار زن دارد هر چهار شب یک بار با هر یک از زنان همبستر شود، در غیر این صورت فتنه به پا می‌شود.

ترس از سکسوالیته‌ی زنان

در فرهنگ فولکلور مراکش قصه‌ای افسانه‌ای وجود دارد. در این قصه زنی بسیار زیبا به نام عایشه کندیشه وجود دارد که مردان را از راه به در می‌کند و سرگرمی مورد علاقه‌اش حمله کردن به مردها در کوچه‌ها و مکان‌های تاریک و وسوسه کردن آن‌ها به آمیزش جنسی است تا روحش در بدن آن مردان رخنه کند و تا ابد در کنارشان بماند. این زن به‌غایت زیباست و هیچ انسانی نمی‌تواند در برابر زیبایی‌اش مقاومت کند. اما اگر زیبایی چهره و بدن او چشم فرد را کور نکند، فرد می‌بیند که پاهای این زن شبیه پاهای شتر است و سم دارد. این افسانه بین عامه‌ی مردم رواج دارد و میراثی است که ترس از سکسوالیته‌ی زنان و نوعی نگرانی منفی درباره‌ی میل جنسی زنان را به نسل‌های بعد انتقال می‌دهد. در این فرهنگ عامیانه عاشق شدن به زنان نوعی بیماری روانی و حالتی ویرانگر توصیف می‌شود.

به باور مرنیسی نظریه‌های مسلمانان و اروپایی‌ها به یک نتیجه ختم می‌شوند: در نظر غزالی چون سکسوالیته‌ی زنان فعال است و در نظر فروید چون سکسوالیته‌ی زنان فعال نیست! و هر دو به این نتیجه می‌رسند که زنان برای نظم اجتماعی ویرانگر هستند. اما مسیحیت و اسلام برای این که تنش بین مذهب و سکسوالیته را به تعادل برسانند دو راه متفاوت را در پیش گرفتند؛ مسیحیان غربی سکسوالیته را مورد حمله قرار دادند و آن را به‌مثابه‌ی میلی حیوانی و ضدتمدن خوار کردند. در مسیحیت غرب انسان دو پاره شد: انسان به دو خویشتن متضاد تقسیم شد: روح / جسم یا خود (ایگو) / نهاد (اید). در این نظم اجتماعی پیروزی تمدن یعنی پیروزی روح بر جسم، پیروزی ایگو بر اید، یا پیروزی کنترل‌شده بر غیرقابل کنترل یا پیروزی روح بر جنس بود. در اسلام چیزی که مورد حمله قرار می‌گیرد سکسوالیته نیست، بلکه خود زنان در جایگاه مظهر ویرانی و نماد بی‌نظمی مورد حمله قرار می‌گیرند. زن فتنه، کنترل‌نشده‌ی، نماد زنده‌ی خطرات سکسوالیته و بالقوه برهم‌زننده‌ی نظم دیده می‌شود. مسلمانان گزینه‌ی جنسی

را نوعی انرژی می‌دانند که می‌توانند از قدرت آن به نفع خداوند و جامعه بهره ببرند. در اسلام رابطه‌ی جنسی فی‌نفسه خطر ندارد و سه کارکرد حیاتی و مثبت دارد: اول به مؤمنان امکان ادامه‌ی حیات و تکثیر می‌دهد و این شرط ضروری برای وجود نظم اجتماعی و ماندگاری روی زمین است. دوم، رابطه‌ی جنسی به به منظور چشیدن ذره‌ای از لذات بهشتی است، و انسان با چنین تجربه‌ای روی زمین برای رسیدن به بهشت ابدی تلاش می‌کند و از حکم خداوند اطاعت کند. سوم، ارضای جنسی برای کار فکری ضروری است.

به نظر غزالی عقل گرانبهاترین هدیه‌ی خداوند به انسان است. و بهترین راه استفاده از عقل جستجوی علم و دانش، شناخت محیط زیست، شناخت زمین و کهکشان‌ها و شناخت خداوند است. و علم بهترین نیایش برای انسان است. در ادامه غزالی نظرش این است که انسان باید از تنش‌های درونی و بیرونی بدن خود بکاهد و از لذت‌های زمینی بپرهیزد. از نظر او زنان عامل بیرونی و درونی حواس‌پرتی هستند و مردان باید از زنان برای تأمین فرزندان برای ملت مسلمان و رفع غرایز جنسی استفاده کنند، ولی نباید روی زنان سرمایه‌گذاری عاطفی کنند یا آن‌ها را کانون توجه قرار دهند.

در اندیشه‌ی غزالی بشریت فقط به دست مردان بر ساخته یا تشکیل می‌شود. در این نگاه زنان خارج از بشریت و تهدیدی برای بشریت در نظر گرفته می‌شوند و به همین دلیل تفکیک جنسیتی و حجاب به شکل جدی اعمال می‌شود. به نظر مرنیسی کل ساختار اجتماعی مسلمانان را می‌توان حمله به قدرت برهم‌زننده‌ی سکسوالیته‌ی زنان و دفاع در برابر قدرت برهم‌زننده‌ی سکسوالیته‌ی زنان دانست.

تنظیم سکسوالیته‌ی زنانه در نظم اجتماعی مسلمانان

مورخان در فرهنگ‌های مختلف تاریخ را پیش‌رونده و مترقی می‌دانند و به باورشان بشر به تدریج از دوران «وحشی‌گری» به سوی «تمدن» پیش می‌رود. اسلام هم نسبت به تاریخ همین بینش را دارد و عالمان مسلمان تاریخ را دارای حرکت خطی رو به پیش می‌بینند. در اسلام سال یک هجری قمری سال تمدن است. قبل از سال یک دوران جاهلیت بود، دوران بربریت. به باور اسلام یکی از ابعادی که جامعه در طول تاریخ در آن پیشرفت داشته کنترل و نظم‌دهی به سکسوالیته یا تمایلات جنسی انسان است. در

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

دوران جاهلیت سکسوالیته بی‌بندوبار، افسارگسیخته و سست بود. اسلام سکسوالیته را قانونمند و قاعده‌مند کرد و به طور خاص در قانون اسلامی *زنا* جرم است. اما مرنیزی در اینجا چیزی عجیب می‌بیند و می‌گوید اسلام از این نظر فقط زنان را متمدن کرده است، چون اگر هرزگی و سستی نشانه و میراث دوران جاهلیت است، این دو صفت در مردان منع و رفع نشده است، و مردان با تعدد زوجات (چندزنی) و داشتن حق طلاق نمی‌توانند متمدن شوند. این تناقض در قوانین مربوط به ازدواج و خانواده در اسلام مشهود است.

چندزنی

در سال ۱۹۵۷ ده مرد مراکشی قانون اساسی مراکش را تدوین کردند. آن‌ها بر اساس آیه‌ی سوم سوره نسا قانون چندزنی را تصویب کردند:

هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد دو دو سه
سه چهار چهار به زنی گیرید پس اگر بیم دارید که به عدالت
رفتار نکنید به یک [زن آزاد] یا به آنچه [از کنیزان] مالک
شده‌اید [اکتفا کنید] این [خودداری] نزدیک‌تر است تا به
ستم گرایید [و بی‌هوده عیال‌وار گردید]. (آیه ۳، سوره نسا،
ترجمه‌ی محمدمهدی فولادوند)

به نظر مرنیزی این مردان احتمالاً مطلع بودند که در سال ۱۹۵۷ چندزنی امری منسوخ است و هنگام تدوین این قانون به آیه‌ی ۱۲۹ در همین سوره بی‌توجهی کرده‌اند:

و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید هر
چند [بر عدالت] حریص باشید (آیه ۱۲۹، سوره نسا)

قرآن برای چندزنی توجیهی ارائه نکرده است، اما غزالی توجیهی دارد. به نظر غزالی تعدد زوجات برحسب غرایز است. به نظر مرنیزی همین توجیه غزالی کاستی نظریه‌ی جنسیت مسلمانان را آشکار می‌سازد؛ اگر مبنای تعدد زوجات غریزه است، پس، از یک سو، مرد با اختیارداشتن در تعدد زوجات در ارضای غرایزش ناگزیر به افراط می‌گراید؛ این با خویشتنداری و کنترل نفس و جهاد اکبر مسلمانان جور در نمی‌آید. از سوی

دیگر، زن به سوی تفریط می‌گراید، چون زن در این وضعیت فقط عامل یا ابزار است، آن هم در حالی که غزالی در جای دیگر می‌گوید سکسوالیته‌ی زنان و مردان با هم برابر است. پس اگر مبنای چندزنی غرایز است و زن و مرد در سکسوالیته برابرند چرا مردان می‌توانند از حداقل چهار زن بهره‌برند، ولی زنان فقط می‌توانند از یک مرد و گاه از نصف یک مرد (اگر مرد دو زن داشته باشد) و حتی از یک چهارم یک مرد (اگر مرد چهار زن داشته باشد) بهره‌برند؟

همچنین مرنیسی از فرض دیگری در اسلام می‌گوید که بسیار اهمیت دارد: در آموزه‌های اسلام فرض می‌شود که فردی که در ارضای تمایلات جنسی‌اش ناکام مانده است برای «امت» دردسرساز و شهروندی مشکل‌دار است. از همین فرض معلوم می‌شود که چرا در اسلام اعتمادی به زنان وجود ندارد، چون طبق این فرض و با قوانینی مثل چندزنی و حق طلاق برای مردان و نیز با محدودیت‌های دیگری که بر زنان تحمیل شده است، زنان انسان‌هایی هستند که در سکسوالیته ناکام هستند پس به خوی خود زن بودن یعنی دردسرساز بودن برای امت اسلامی، و زن بودن برابر است با مشکل‌دار بودن در جامعه‌ی اسلامی.

همچنین چندزنی روی عزت نفس و اعتماد به نفس زنان و مردان هم تأثیر روانی دارد. این قانون مرد را در جایگاه شریک اصلی و ماهیت جنسی واحد بالا می‌برد و زن را با تعدد زوجات تحقیر می‌کند. البته قانون‌گذاران مراکشی با در نظر گرفتن مشکلات مالی مرد مؤمن معاصر در مورد صیغه حرفی نزدند، ولی صیغه در تاریخ کشور مراکش رسم بود و مادر بزرگ مرنیسی دخترش، یعنی مادر فاطمه مرنیسی، را زمانی به دنیا آورد که صیغه‌ی یکی از زمین‌داران شهری در شهر فاس مراکش بود.

طلاق

در قرآن فقط یک بار در مورد چندزنی گفته شده است، اما در مورد طلاق آیات طولانی و مفصل زیادی آمده است: و اگر آهنگ طلاق کردند در حقیقت خدا شنوای داناست (سوره‌ی بقره، آیه ۲۲۷). طلاق [رجعی] دو بار است پس از آن یا [باید زن را] به‌خوبی نگاه داشتن یا به‌شایستگی آزاد کردن (سوره‌ی بقره، آیه ۲۲۹).

اما به لحاظ حقوقی در مورد طلاق آیه‌ای در قرآن آمده است که آشکار می‌سازد تصمیم به طلاق از سوی مرد چقدر می‌تواند بر مبنای هوا و هوس یا دمدمی مزاجی مرد باشد:

و اگر خواستید همسری [دیگر] به جای همسر [پیشین خود] ستانید و به یکی از آنان مال فراوانی (مهریه هم ترجمه شده) داده باشید چیزی از او پس مگیرید آیا می‌خواهید آن [مال] را به بهتان و گناه آشکار [پس] بگیرید؟ (سوره نسا، آیه ۲۰)

به نظر مرنیسی دو کلمه‌ی «خواستید» و «ستانید» در این آیه نشان می‌دهد که مردان می‌توانند بدون هیچ توجیهی و بدون بررسی تصمیمات‌شان از سوی دادگاه زن را طلاق دهند. چنین کاری در روزگار کنونی خیلی غیرعادی است. اما طبق تفسیر غزالی خداوند در دین اسلام زندگی مردان را آسان کرده است و اگر مرد به دست زنان به آرامش برسد خوب است، اگر نه، توصیه به تغییر دادن زنان می‌شود. یعنی طلاق هم مثل چندزنی مبنایی غریزی دارد؛ چند زنی با شدت میل جنسی مرد سروکار دارد و طلاق با بی‌ثباتی میل جنسی مرد. یعنی اگر مرد در اثر کسالت و ملالت دچار بی‌اشتهایی جنسی شد می‌تواند در چارچوب ازدواج شیء جنسی جدیدی تهیه کند تا در برابر وسوسه‌ی زنا محافظت شود.

مرنیسی در ادامه به حسن ابن علی و نوه‌ی پیامبر اسلام اشاره می‌کند و به نقل از غزالی می‌نویسد حسن بن علی به ازدواج معتاد بود. او با ۲۰۰ زن ازدواج کرد و هر بار چهار زن را به عقد خود درمی‌آورد و چهار زن را طلاق می‌داد و حتی در برخی منابع با نسبت دادن ازدواج‌ها و طلاق‌های زیاد به حسن ابن علی او را «مِطْلَاق» یعنی «بسیار طلاق دهنده» خوانده‌اند و شمار همسرانش را از ۷۰ تا ۲۵۰ زن ذکر کرده‌اند. و حتی گفته شده است علی از این ویژگی حسن ابراز نگرانی کرده بود و از مردم کوفه خواسته بود به حسن زن ندهند. برخی گفته‌اند شباهت پیامبر با حسن از همین جنبه بوده است. اما محققان شیعه این حرف‌ها را در مورد حسن ابن علی بر ساخته‌ی عباسیان می‌دانند و به نظرشان این‌ها شایعاتی برای مقابله با سادات حسنی است و از روی

خصوصت گفته و نوشته شده است. عالمان اهل سنت هم این روایات را غیر قابل اعتماد دانسته‌اند. حسن ابن علی آنقدر به فعالیت‌های اجتماعی و امور دینی مشغول بود که فرصت چندانی برای کثرت ازدواج نداشت، اما بر اساس تحقیقات موثق شمار همسران حسن ابن علی تا ۱۸ زن با ذکر نام و مشخصات ذکر شده است.

به تعبیر مرنسی جنبه‌ی تاحدی سخره‌آمیز طلاق از چشم خود خدا هم دور نمانده است؛ چون خداوند در آیه‌ی ۲۳۱ سوره‌ی بقره به مردانی که قدرت گسستن پیوند زناشویی به آنها داده شده است هشدار می‌دهد که با رفتارشان «آیات خدا را به ریشخند مگیرید».

بر اساس شواهد تاریخی حق چندزنی و طلاق که به‌طور انحصاری به مردان داده شده است در سال یک هجری قمری در عربستان یک نوآوری بوده است. الگوهای ازدواج پیش از اسلام متنوع‌تر بوده و در برخی از آن الگوها زن حق انتخاب شوهر داشته است و حتی خود پیامبر هم با وجودی که مردی موفق و رهبر نظامی فاتحی بود از سوی زنان زیادی طرد شد و زنان زیادی هم از او خواستگاری کردند. زندگی (سیره‌ی) پیامبر فقط یک سند تاریخی نیست. گزارش تفصیلی از افکار و اعمال او منبع اصلی تعلیمی است که زندگی مؤمن را شکل می‌دهد و هدایت می‌کند. در جوامع مسلمان عرب زندگی پیامبر نمونه‌ی چگونگی برخورد یک مسلمان و یافتن راه‌حل برای مشکلات روزمره است.

تجربه‌ی پیامبر از خودمختاری زن

مرنسی می‌نویسد زندگی زناشویی پیامبر نماد گذار است، گذار از عربستانی که پیامبر ۶۲ سال در آن زندگی کرد. وقتی او با همسر اولش خدیجه ازدواج کرد این ازدواج ۲۵ سال به طول انجامید، تا وقتی خدیجه از دنیا رفت. پس از فوت خدیجه پیامبر در عرض ۱۲ سال ۱۲ بار ازدواج کرد و ۳ ازدواج دیگر را هم ترتیب داد که انجام نگرفت و به چند خواستگار زن هم جواب منفی داد.

خدیجه نخستین زنی بود که از محمد امین خواستگاری کرد. خدیجه زنی ثروتمند و فعال از قبیله‌ی قریش بود که ثروتش را در کاروان‌های تجاری مکه سرمایه‌گذاری می‌کرد، او محمد را برای همراهی با یکی از کاروانهایش استخدام کرد و به قدری تحت

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

تأثیر امانتداری او قرار گرفت که تصمیم گرفت از محمد تقاضای ازدواج کند. آن زمان محمد ۲۵ ساله بود و خدیجه ۴۰ ساله و این سومین ازدواج خدیجه بود. محمد از خدیجه صاحب شش فرزند شد.

از جمله زنانی که خود را به پیامبر هبه کردند (بخشیدند) یا تقاضای ازدواج با او را داشتند زنی به نام أم شریک بود که در منابعی گفته شده این ازدواج صورت نگرفت. و زنی دیگر به نام لیلا خواستگار پیامبر اسلام بود. لیلا که از مردان قبیله‌ی خودش ناامید شده بود نزد پیامبر آمد و به او گفت آیا با من ازدواج می‌کنی و پیامبر قبول کرد. اما هم‌قبیله‌ای‌های لیلا به او گفتند تو خلق و خوی مغروری داری و با چندزنی نمی‌توانی بسازی. لیلا قانع شد و این ازدواج سر نگرفت. عمل هبه، عرضه کردن یا خواستگاری زنان از مردان، پس از رحلت پیامبر ممنوع اعلام شد. مرنیسی می‌نویسد اگر محمد آخرین مردی بود که زنان آزادانه او را انتخاب می‌کردند، احتمالاً آخرین مردی هم بود که زنان او را طلاق می‌دادند.

در آن روزگار زنان جمله‌ای بر زبان می‌راندند و طلاق جاری و ازدواج باطل می‌شد. طبق منابع تاریخی پیامبر سه مرتبه از سوی زنان طلاق داده شده است. در روایاتی آمده است که این طلاق‌ها به تحریک سایر زنان پیامبر صورت گرفته بود. زنی که صیغه‌ی طلاق را بر زبان جاری می‌کرد فریب سایر زنان را خورده و در واقع نمی‌دانسته که معنی این جمله چیست. اما در روایات دیگری هم آمده است که زنان این صیغه طلاق را بر زبان جاری کردند، زیرا پیامبر را دوست نداشتند چون بسیار جوان بودند و پیامبر مردی تقریباً ۶۰ ساله بود و علاوه بر این آن‌ها باید حضور همسرانی دیگر را هم تاب می‌آوردند. پس از اسلام این صیغه‌ی طلاق فقط از زبان مرد می‌تواند بیان شود. اگر مرد سه بار جمله‌ی طلاق را بر زبان براند دیگر رجعت امکان‌پذیر نیست. در زمان پیامبر هبه و طلاق از سوی زنان امری رایج بوده است. و به نظر مرنیسی نکته‌ی مهم در این‌جا این است که در زمان پیامبر زنان می‌توانستند با بیان یک جمله از شرایطی که تحملش برایشان دشوار بود خلاص شوند. وقتی زن اختیار داشته باشد که شوهرش را طلاق دهد یعنی حق تعیین سرنوشت و استقلال قابل توجهی داشته است. اما در نظم اجتماعی مسلمانان این حق از زنان گرفته و به مردان داده شد. ترس از داشتن حق

تعیین سرنوشت ارتباط نزدیکی با ترس از فتنه دارد. اگر زنان محدود نشوند مردان با جذابیت جنسی غیر قابل مقاومت زنان مواجه می‌شوند و این جذابیت آنها را ناگزیر به سوی زنا و روابط نامشروع سوق می‌دهد. مرنیسی می‌نویسد تجربه‌ی خود پیامبر از جذابیت تباه‌کننده‌ی زنانه زمینه‌ساز نگرش‌های مسلمانان نسبت به زنان و سکسوالیته‌ی زنان شد. ترس از تسلیم‌شدن در برابر این جاذبه که خود پیامبر هم تجربه کرد دلیل واکنش‌های دفاعی جامعه‌ی مسلمانان نسبت به زنان است.

تجربه‌ی پیامبر از جاذبه‌ی مقاومت‌ناپذیر زنان

مراودات پیامبر با زنان، دعوای صمیمی با همسرانش و رفتارشان با زنانی که دوست‌شان داشت مبنای بسیاری از ویژگی‌های حقوقی ساختار خانواده‌ی مسلمانان شده است. مرنیسی بین آرمان‌هایی که پیامبر به‌منزله‌ی الگویی برای مؤمنان مسلمان در برخورد با زنان تبلیغ می‌کرد و نحوه‌ی برخورد واقعی او با زنان تضاد می‌بیند. یکی از این آرمان‌ها این است که چه چیزی باید مرد را برای ازدواج ترغیب کند و در پاسخ حدیثی از قول پیامبر نقل شده است که با رفتار خود او تضاد دارد، حدیث مورد نظر این است: «با زن می‌توان به خاطر دینش، یا به خاطر ثروتش یا به خاطر زیبایی‌اش ازدواج کرد و در انتخاب زن به خاطر مذهبش انگیزه داشته باشید.» و مرنیسی از زنانی نام می‌برد که پیامبر به خاطر زیبایی و جاذبه‌ی جسمانی‌شان با آنها ازدواج کرد و گاه خود او هم نمی‌توانست عدالتی را که در قرآن برای چندزنی آمده است رعایت کند. در تمام نمونه‌هایی که در این کتاب آمده است معلوم می‌شود که پیامبر در هیچ رابطه‌ای رفتار متجاوزانه، پرخاشگرانه و اعمال زور و اجبار علیه زنان نداشته است، و در واقع او در رابطه با زنان بسیار آسیب‌پذیر است. پیامبر **ماچو** نیست و رفتار او ما را به درک پیچیدگی‌های واقعیت مردانه سوق می‌دهد. او وظیفه‌ی خود را روی زمین انجام داد، و درست به دلیل آسیب‌پذیر بودن‌اش و توانایی‌اش در تشخیص آسیب‌پذیر بودن‌اش توانست وظیفه‌اش را روی زمین انجام دهد. بارزترین اعتراف پیامبر اعترافش به عشق زیادش به عایشه بود. و تمام همسرانش از این عشق آگاه بودند.

نیاز به اطمینان از رضایت جنسی

در اسلام ازدواج و اطمینان از رضایت جنسی در ازدواج راهکاری برای پیشگیری از زنا است. و مجرد بودن و پرهیز از روابط جنسی کراهت دارد. در اسلام حتی زمانی که شوهران شان را از دست می‌دهند تشویق به ازدواج مجدد می‌شوند، زیرا طبق فرضی قدیمی در اسلام کسی که به لحاظ جنسی ناکام است برای جامعه‌ی مسلمانان فردی خطرناک و دردساز تلقی می‌شود. به باور مرنیسی بنیان بسیاری از قوانین خانواده در اسلام مهار سکسوالیته‌ی زنان و جلوگیری از خودمختاری جنسی زنان است. در سال‌های نخست اسلام ساختاری که برای جامعه‌ی جدید ایجاد شد نوعی انقلاب در آداب و رسوم عربستان پیش از اسلام بود، اما این ساختار بر بنیان سلطه‌ی مردان بنا شد. تمامی قوانینی که برای خانواده تصویب شد مبتنی بر مهار زنان و قدرت‌دادن به مردان بوده است. پیامبر تشکیل خانواده‌ی مسلمان مردسالار را برای استقرار اسلام بسیار مهم می‌دانست.

ازدواج در صدر اسلام

در ادامه مرنیسی بر آن است که موضع دین اسلام را در مورد روابط بین جنس‌ها درک کند. او این کار را با بازنگری اعمال جنسی در دوران جاهلیت انجام می‌دهد. پرسش مرنیسی این است که خانواده‌ی مسلمان تا چه اندازه ادامه‌ی، یا امتداد، خانواده‌ی پیش از اسلام بوده است؟ مورخان نخستین مسلمان مانند بخاری و حیب البغدادی و ابن سعد باور داشتند که خانواده‌ی مسلمان از خانواده‌ی پیش از اسلام فاصله گرفته است و ازدواج مردسالارانه پس از اسلام رواج یافت. مرنیسی با ارجاع به منابع عربی می‌گوید مورخان قرن‌های اول اسلام تأیید می‌کنند که اسلام در مورد ازدواج تمامی آداب و رسومی را که با اصول دین، یعنی اصول پدرسالاری، در تضاد باشد، محکوم می‌کند. و به نظر مرنیسی اسلام تمامی قواعدی را که مدافع حق تعیین سرنوشت جنسی زنان بود طرد کرده است و در ازدواج مسلمانان به اقتدار مطلق مرد مهر تأیید مقدس زده شده است.

بنا به تحقیقات ابن سعد، پیش از اسلام رسم چندزنی نه در مکه وجود داشت، نه در مدینه. در تاریخ عربستان پیش از اسلام نشانه‌ای نیست از این که یک مرد همزمان چند زن داشته باشد و یا همسرانش را همزمان با هم در یک مکان نگهداری کند. ازدواج‌هایی وجود داشت که مرد پس از ازدواج به قبیله‌ی زن می‌پیوست. یا زنانی بودند که در زمان‌های مختلف مردان مختلفی را ملاقات می‌کردند و به عقد آنها درمی‌آمدند و در واقع نوعی چندشوهری رواج داشت. هاشم جد پیامبر، پدر عبدالمطلب، از زنی متولد شد که نزدیک او زندگی نمی‌کرد، آن زن موقعیت والایی در میان مردمش در قبیله‌ی خودش داشت و حاضر نبود تابع مردی شود، اختیار زندگی خودش در دست خودش بود و در صورت نارضایتی مرد را رها می‌کرد. این امتیازات مختص زنان اشراف و زنان قبایل ثروتمند بود. عبدالله پدر پیامبر نیز وقتی با آمنه بنت وهب ازدواج کرد فقط سه روز کنار یکدیگر بودند، آمنه پس از ازدواج تصمیم گرفت میان مردم قبیله‌ی خودش بماند و این رسمی رایج بود. آمنه باردار شد و عبدالله در راه بازگشت به مکه بیمار شد و از دنیا رفت. به نظر مرینسی گویا استقلال زنان از شوهران‌شان و داشتن حق تعیین سرنوشت پس از ازدواج به دلیل حمایت مردم قبیله از زنان بوده است، افراد قبیله از استقلال زنان حمایت می‌کردند و این استقلال تا زمان حیات پیامبر ادامه یافت. ازدواج به واسطه‌ی اسیر گرفتن یا خریدن زنان در ساختار چندزنی مردسالارانه انجام می‌گرفت و پس از آمدن اسلام این نوع ازدواج رایج شد و خود پیامبر هم در این مورد دچار تناقض شد. با این که پیامبر با ۱۳ زن ازدواج کرد، اما زمانی که علی دامادش تصمیم گرفت ازدواج دوم کند به شدت با او مخالفت کرد. و به او گفت اگر می‌خواهی با زن دیگری ازدواج کنی باید فاطمه را طلاق بدهی، او پاره‌ی تن من است و هر چه او را بیازارد مرا می‌آزارد. پس پیامبر می‌دانست تعدد زوجات چقدر زنان را آزار می‌دهد. در میان یاران پیامبر هم انصار تعدد زوجات را تحقیر می‌کردند و از یکی از دختران‌شان خواستند با پیامبر ازدواج نکنند چون آن دختر تحمل چندزنی را نداشت و ممکن بود در آن ازدواج ناراضی باشد. به‌علاوه، نارضایتی او در رابطه‌ی انصار با پیامبر تنش ایجاد کند. اما برجسته‌ترین قیام علیه تعدد زوجات قیام آمنه نوه‌ی پیامبر بود که زمان ازدواجش شرط گذاشت که اگر مرد به آمنه وفادار بماند می‌تواند از ثروت آمنه استفاده کند و او با هر تصمیمی که مرد بگیرد مخالفت نخواهد کرد، اما اگر شوهرش به زن

دیگری دست بزند آمنه او را ترک خواهد کرد. همچنین آمنه نظرش این بود که زنان پیش از اسلام شادتر بودند. آمنه خواهری داشت به نام فاطمه و وقتی از او پرسیدند چرا تو این همه شوخ و شنگی ولی خواهرت فاطمه این همه جدی است؟ آمنه پاسخ داد چون نام مادر بزرگش فاطمه را روی خواهرش نهادند، اما نام جد کافرش آمنه را برای او انتخاب کرده‌اند، نام زنی که پیش از اسلام درگذشت.

جنبش‌های ارتداد

پس از رحلت پیامبر جنبش گسترده‌ی ارتداد شبه جزیره‌ی عربستان را فراگرفت و قبایل از پرداخت مالیات به جانشین پیامبر، خلیفه‌ی اول ابوبکر، خودداری کردند. این جنبش به شدت سرکوب شد و یک سال بعد پس از نبردهای سخت بین مسلمانان و مخالفان‌شان پایان یافت. یکی از این جنبش‌های ارتداد به رهبری گروهی از زنان به پا شد، این زنان رحلت پیامبر را جشن گرفتند. این واقعه در کتاب *المُحَبَّر حَبِيبِ الْبَغْدَادِي* ثبت شده است. این زنان تنبور نواختند و دست‌هایشان را با حنا رنگ کردند. گروهی از مردان نامه‌هایی به ابوبکر نوشتند و از او خواستند که این زنان را تنبیه کند. ابوبکر در نامه‌ای به یکی از رهبران قبایل این مردان نوشت که وقتی نامه‌ی من به دست‌تان رسید با اسبان و مردان خود نزد آن زنان بروید و دست‌هایشان را قطع کنید و اگر کسی از آنان دفاع کرد او را آگاه کنید تا توبه کند، اگر توبه نکرد با او دشمنی کنید و من مطمئنم هیچ مردی از کارهای شیطانی این زنان چشم نمی‌پوشد و این زنان را طوری نابود و از دین محمد دور می‌کند که گویی بخواهد بال‌های یک پشه را قطع کند!

مرنیسی روی این واقعه دقیق‌تر می‌شود و می‌نویسد اگر بخواهیم این تقابل میان گروهی از زنان و اسلام را با نوعی تضاد منافع مرتبط بدانیم باید بفهمیم چه منافعی در خطر بوده است. هویت یک طرف که معلوم است او ابوبکر خلیفه‌ی اول مسلمانان است و هویت طرف دیگر گروهی از زنان طبقه‌ی اشراف بودند که دو نفر از آنان سالخورده، یکی مادر و هفت نفر دختران جوان وابسته به قبیله‌ی سلطنتی یمن بودند. اما از این زنان با صفت فاحشه یاد شد، و مرنیسی می‌پرسد زنان سالخورده و اعضای خاندان سلطنتی چه نوع فحشایی مرتکب می‌شدند؟ تنبور نواختن و کف زدن این زنان در

روستاهای دورافتاده‌ی جنوب عربستان چگونه قدرت نظامی مسلمانان را به خطر می‌انداخت؟ به نظر مرئوسی دو چیز روشن است؛ اول این که برخی زنان با اسلام مخالف بودند، زیرا موقعیت آن‌ها را به خطر می‌انداخت و آن موقعیت هرچه بود از چیزی که اسلام به آن‌ها می‌داد سودمندتر بود. دوم مخالفت زنان با اسلام به روشنی در حوزه‌ی جنسی است. خلیفه به آن‌ها انگ فحشا می‌زند و اعمال آن‌ها را با برچسب فحشا محکوم می‌کند. این واقعه نمونه‌ای است از مخالفت اسلام با اعمال جنسی رایج در عربستان پیش از اسلام.

نظم اجتماعی توحیدی مردسالار

در مجموع، نظم اجتماعی‌ای که به دست پیامبر ایجاد شد نظامی توحیدی وابسته به دودمان پدری بود. یک دولت یا حکومت توحیدی مردسالار فقط در صورتی می‌توانست وجود داشته باشد که قبیله و وابستگی‌های قبیله‌ای جای خود را به «امت» بدهد. از نگاه پیامبر نهاد خانواده نسبت به نهاد قبیله واحد اجتماعی بسیار مناسب‌تری است. به نظر پیامبر خانواده‌ی مردسالار به شدت کنترل شده برای ایجاد امت ضروری است. بینش مذهبی پیامبر، تجربه‌های شخصی او و ساختار جامعه‌ای که او در آن می‌زیست همگی در شکل‌گیری جامعه‌ی اسلامی نقش اصلی را داشتند. مفروضات پشت ساختار اجتماعی مسلمانان، مثل تسلط مرد، ترس از فتنه، نیاز به رضایت جنسی، و نیاز مردان به عشق به خدا بیش از هرچیز، در قوانین جوامع مسلمانان تجسم یافت و تقریباً چهارده قرن روابط میان زن و مرد را در کشورهای مسلمان تنظیم کرده است. اما امروز در دریای مدرن نه فقط ساختارهای اقتصادی، بلکه روابط اجتماعی نیز تغییر کرده است و این تغییرات اصول زیربنایی اسلام را به چالش می‌کشد.

اگر مدرن شدن را ادغام اقتصاد کشورهای عرب مسلمان در بازار جهانی تعریف کنیم، با تمام تحولات و تضادها و تناقض‌هایش، می‌توانیم بگوییم یکی از حوزه‌هایی که این ادغام در آن اثرات تعیین‌کننده داشته است حوزه‌ی خانواده و روابط بین جنس‌هاست. اقتصادهای عربی-اسلامی در مسیر ادغام در بازار جهانی بسیار پیش رفته‌اند. در کل جهان سوم جهان عرب بیشترین ادغام را با نظم جهانی معاصر دارد. اما

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

همان قدر که ادغام اقتصادی مورد پذیرش واقع شده، ادغام ایدئولوژیک با مقاومت مواجه است. مفهوم هویت در جهان عرب به چالش کشیده شده است. مفاهیمی مثل حزب سیاسی، اتحادیه‌ی کارگری و پارلمان از جمله مفاهیم وارداتی به جهان عرب است و جنبش ناسیونالیستی عرب را می‌توان اسب تروای عجیبی دانست که در آن انتقال افکار در بستر مبارزات خشونت‌آمیز ضد غرب و بیگانه‌هراس صورت می‌گیرد.

به تعبیر مرنیسی آزادی‌های زنان و داشتن حق تعیین سرنوشت به خصوص در حوزه‌ی سکسوالیته در صدر اسلام تجسم‌بخش فقدان نظم و فقدان قوانین اسلامی است. به هر حال این طور که معلوم است نظم جوامع مسلمانان چهارده قرن بدون تحولات ساختاری جدی دوام آورده است، اما در جوامع مسلمان مدرن زنانی که به دنبال کسب مدارک دانشگاهی و شغل هستند بخش بزرگی از انرژی‌شان را صرف آرمان‌های فردگرایانه می‌کنند. این زنان تجسمی از تمثال‌های نمادین، یعنی ارواح زنان اشراف پیش از اسلام در جهان عرب هستند، ارواحی که هرگز به تمامی دفن نشده‌اند. مخالفت شدید اسلام با آداب و رسوم عصر جاهلیت سبب شده است که آن عصر تبدیل به زهدان بنیادین روان مسلمانان شود. و این روان از طریق نوعی رفلکس یا عکس‌العمل غیرارادی شدید بازگشتی ظهور عصر صنعتی و فردگرایی را نویدبخش جاهلیت جدید می‌بیند. چیزی که با آغاز دوران مدرن در جهان اسلام هم آغاز شد این بود که زنان با مطالبات‌شان برای گرفتن حق تعیین سرنوشت‌شان تبدیل به عنصر نمادین قدرتمند جاهلیت قدیم و جدید شده‌اند.

ماهیت روابط دموکراتیک زن و مرد

به نوشته‌ی مرنیسی وقتی از امر سیاسی حرف می‌زنیم منظور فقط زیرساخت‌های دموکراتیک مثل پارلمان، احزاب و اتحادیه نیست، بلکه منظور روابطی است که ما با نزدیک‌ترین افراد به خود برقرار می‌کنیم. کسانی که منافع ما با آن‌ها مشترک است و عمیق‌ترین و صمیمانه‌ترین روابط انسانی را با آن‌ها برقرار می‌کنیم. یعنی افرادی که فضای خصوصی یا فضای داخلی خانه را با آنها سهیم می‌شویم. از انسانی که دموکراسی را در فضای خصوصی خود رعایت نمی‌کند نمی‌توان انتظار داشت که دموکراسی را در عرصه‌ی عمومی اجرا کند، یا نمی‌توان انتظار داشت که وقتی به مقامی سیاسی می‌رسد

دموکراتیک رفتار کند. به نظر مرنیسی برای همه و به‌ویژه برای زنان مسلمان ضروری است که ماهیت روابط دموکراتیک زن و مرد روشن شود.

مرنیسی با تکیه بر داده‌های کیفی و کمی در مراکش می‌گوید امروز هنجارهای سنتی حاکم بر روابط بین زن و مرد به شکل روز افزون نقض می‌شود. یکی از هنجارهای سنتی تفکیک جنسیتی یا جداسازی جنسی زن و مرد در جوامع مسلمان است. در بیشتر جوامع مسلمان تمام فضای اجتماعی را به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم می‌کنند. هم‌پوشانی‌های بین فضاهای مردانه و زنانه محدود می‌شود و رسوم و آیین‌های بسیار تنظیم می‌شود. مثلاً وقتی مردی دوستش را برای صرف غذا به خانه دعوت می‌کند موقع ورود دوستش با صدای بلند می‌گوید «راه را باز کنید». در این لحظه زنان می‌دوند در گوشه‌های تاریک خانه پنهان می‌شوند و فضا را باز می‌گذارند تا مرد غریبه عبور کند و به داخل خانه برود. مهمان و میزبان در اتاق مردان می‌مانند و در صورت نیاز به مستراح دوباره همین روند تکرار می‌شود و به این صورت از تعامل بین جنس‌های مختلف جلوگیری می‌شود. حجاب به معنای ناپدیدبودن زنان در خیابان است و خیابان فضایی مردانه است. این رسم جداسازی در جامعه‌ی مراکش بسیار نهادینه و پذیرفته‌شده است، به‌خصوص برای زنان سالخورده، ولی برای نسل جوان‌تر این موضوع اهمیت کم‌تری دارد.

عشق، ازدواج، و زنان سالخورده در اسلام

مرنیسی می‌نویسد با ارجاع به قوانین موجود ازدواج در مراکش و دیدن امتیازهایی که به مرد داده شده است و حق و حقوقی که برای زن و مرد در نظر گرفته شده است نتیجه‌ی محتمل‌تر هر ازدواجی نفرت زن از شوهر خواهد بود و ازدواج تبدیل به یک تضاد / تعارض مداوم می‌شود. شوهر هیچ وظیفه‌ی اخلاقی نسبت به زن ندارد. با قانون تعدد زوجات زن نمی‌تواند از شوهر انتظار وفاداری داشته باشد. و آن چیزی که زن پس از ازدواج انتظارش را می‌کشد فرارگرفتن در یک رابطه‌ی قدرت و در جایگاه زیردست است. البته در کنار قوانینی که زندگی مرد را راحت و زندگی زن را دشوار می‌کند، عادت‌واره‌های فرهنگی و دیدگاه مردم در مورد ازدواج است که هر روز از زبان مردم از

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

طریق ضرب‌المثل‌ها و نقل قول‌ها و قصه‌هایی که در فرهنگ فولکلور مراکش هستند و نیز از طریق بازگویی احادیثی که به پیامبر نسبت داده می‌شود وظایف شرعی زن و شوهر گوشزد می‌شود. مثلاً از وظایف شوهر یکی کتک‌زدن زن است و وظیفه‌ی دیگرش فرمان‌دادن به زن است و اگر زن سرپیچی کرد شوهر باید زن را اصلاح کند و این اصلاح مراحل دارد که در پایان به ضرب‌و شتم زن منتهی می‌شود. در مراکش خانواده‌هایی هستند که چون می‌ترسند دختران‌شان پس از ازدواج مورد ضرب‌و شتم شوهر قرار گیرند ترجیح می‌دهند خانه‌ی دختر در نزدیکی خانه پدر دختر باشد. غزالی هم موافق است که ازدواج برای زن عین بردگی است، زیرا زن را در موقعیتی قرار می‌دهد که باید بی‌چون‌وچرا از شوهر اطاعت کند، مگر در مواردی که نقض آشکار حکم خداوند باشد. به نظر مرنیسی جامعه و قوانین در جوامع اسلامی مرد را تشویق می‌کند که در ازدواج به جای نقش محبوب یا معشوق نقش ارباب را بر عهده بگیرد.

آیا عشق بین زن و مرد جامعه‌ی اسلامی را تهدید می‌کند؟ چیزی که اسلام آن را منفی و ضداجتماعی می‌داند زن و قدرت زن در ایجاد فتنه است. در اسلام تعامل و ارتباط دگرجنسگرایانه و عشق حقیقی میان زن و مرد چیزی است که باید بر آن غلبه کرد. از این‌رو، از ایجاد صمیمیت میان جنس‌ها جلوگیری می‌کند و عمل جنسی را عملی آلوده‌کننده تلقی می‌کند و هدف رابطه‌ی جنسی و کارکرد آغوش را به تولید مثل تقلیل می‌دهد. در اسلام به فرد هنگام مقاربت این احساس تلقین می‌شود که مشغول انجام عملی شیطانی و سقوط در دام یا در شرّ تاریکی شب است. و غزالی این تلقین را برگرفته از قرآن می‌داند و به آیه‌ی سوم سوره‌ی فلق اشاره می‌کند: «*هو/ از شرّ تاریکی شب، آن‌گاه که همه جا را فراگیرد*». مرنیسی به نقل از غزالی می‌نویسد زن و شوهر هنگام انجام این عمل باید از مکه رو برگردانند تا در محضر خداوند نباشند! البته مستحب است که مرد در این لحظه خداوند را یاد کند، تکبیر (الله اکبر) و تهلیل (لا اله الا الله) بگوید و از خدا بخواهد نسلی نیکو به او عطا کند. البته عشق اروتیک خطری فراگیرتر و کلی‌تر هم دارد چون چنین عشقی می‌تواند مرد را وارد پیوندی عاطفی کند و به او نوعی فراوانی عطا کند، اما در اسلام قرار است فقط خداوند به مرد این فراوانی را ببخشد نه زن! از قرار معلوم عشق به زن با سرسپردگی به خداوند رقابت

می‌کند. یعنی نتیجه‌ی چنین تفاسیری چنین رقابتی می‌شود و گفته می‌شود بهتر است مرد مؤمن در عشق به خداوند زن را رقیب قرار ندهد. به این ترتیب خدای مسلمانان خدایی حسود معرفی می‌شود که به هر چیزی که در ارادت مؤمن به او اختلال ایجاد کند حسادت می‌ورزد. ازدواج و عشق تک‌همسری برای مرد خطری واقعی انگاشته می‌شود و از این رو ازدواج به وسیله‌ی قانون تعدد زوجات و طلاق تضعیف می‌شود.

خرد عامیانه ازدواج را وسیله‌ای می‌دانند که مردان از طریق آن خودشان را ارزشمند می‌سازند، البته چنین ارزشی به واسطه‌ی کمال یافتن در ازدواج نیست، بلکه به واسطه‌ی ایجاد موقعیتی رقابتی بین شماری از زنان است. زنان بر سر آن مرد که در چنین موقعیتی یگانه و بی‌رقیب می‌شود با هم به رقابت می‌پردازند و مردان زنان را در چنین وضعیتی قرار می‌دهند و به این وسیله به خودشان ارزش می‌بخشند. چنین وضعیت دشواری برای زنان ناشی از بستر اجتماعی و قانونی است که جامعه و مذهب فراهم می‌سازد. قرار گرفتن در روابط همزمان، در شکل قانونی، در چندزنی باعث ایجاد تردید در مردان می‌شود و نتیجه این می‌شود که هیچ یک، نه مرد و نه زن نمی‌توانند رابطه‌ای واقعی و سالم و پایدار را با یکدیگر تجربه کنند. در این معنا تعدد زوجات تلاشی مستقیم برای جلوگیری از رشد عاطفی زن و مرد در ازدواج است. قانون تعدد زوجات این مانع را به شکل قانونی و عرفی وارد زندگی زنان و مردان مسلمان می‌کند. از جنبه‌ای دیگر، در ازدواج سنتی مادرشوهر یکی از بزرگ‌ترین موانع صمیمیت میان زن و شوهر است. پیوند نزدیک میان مادر و پسر عامل کلیدی در پویایی ازدواج مسلمانان است. پسرنی که بیش از حد با مادر خود تعامل دارند در مورد مردانگی (*masculinity*) خودشان بسیار نگران و در مورد زنانگی (*femininity*) بسیار محتاط هستند. طبق نظریه‌ای روانکاوانه رابطه با مادر عامل تعیین‌کننده در توانایی فرد برای مدیریت یک رابطه‌ی دگرجنس‌گرا شناخته شده است. فیلیپ اسلاتر جامعه‌شناس آمریکایی استدلال می‌کند که در جوامعی که پیوند زناشویی را ضعیف نهادینه می‌کنند رابطه‌ی مادری جایگاه ویژه‌ای دارد و بالعکس. در جوامع مسلمان پیوند زناشویی تضعیف می‌شود و مرد را از عشق ورزیدن به همسر دلسرد می‌کنند و مادر تنها زنی است که مرد مجاز است دوستش داشته باشد و چنین عشقی طوری تشویق می‌شود که شکل قدردانی مادام‌العمر به خود بگیرد.

به نظر مرنیسی مراسم ازدواج در واقع مراسمی است که با آن ادعای مادر نسبت به پسر تقویت می‌شود و این مراسم برخلاف ظاهرش مراسم مستقل شدن پسر از مادر یا از خانواده و رفتن به سوی عشقی دگرجنسگرا با همسرش نیست، بلکه مراسمی برای تقویت عشق پسر به مادر است. ازدواج شکاف ادیبی بین عشق و رابطه‌ی جنسی را در زندگی مرد نهادینه می‌کند. بر اساس عقده‌ی ادیب پسرچه تمایل به برقراری ارتباط جنسی با مادرش دارد و همین تمایل حسی از رقابت با پدر را در او شکل می‌دهد. به نظر مرنیسی در جامعه‌ی مسلمانان ازدواج راهی برای جهت‌دهی به این تمایل است، زن برای رابطه‌ی جنسی و مادر برای عشق ورزیدن. و مرد تشویق می‌شود که عشقش را به پای مادرش بریزد، نه همسرش. از این‌رو مرد از عشق ورزیدن به همسرش دلسرد می‌شود. در ازدواج‌های سنتی این مادر است که برای پسرش عروسی برمی‌گزیند و مادر است که تصمیم می‌گیرد پسر چه وقت و با چه کسی ازدواج کند. در جامعه‌ی مراکش فقط زنان می‌توانند بدن برهنه‌ی یکدیگر را ببینند. در حمام‌های عمومی مادران پسرها با دیدن بدن دخترها و جمع‌آوری اطلاعات درباره‌ی سلامتی و زیبایی دخترها برای پسرشان همسری انتخاب می‌کنند. حمام یک مرکز معاشرت جدی است و یک آژانس اطلاعاتی قدرتمند است که اسرار خانواده‌هایی که به آنجا رفت و آمد دارند در آن قابل دستیابی است. این اسرار هم نزد زنانی است که در حمام‌ها کار می‌کنند، کیسه‌کشی می‌کنند یا گیاهان دارویی برای دردها و مشکلات رحم زنان تجویز می‌کنند و دختران جوانی که به این حمام‌ها رفت‌وآمد دارند از همه لحاظ تحت نظر هستند. قدرت اصلی در انتخاب عروس یا مانع و باعث ازدواج زنان مسن هستند. در ادبیات و دیدگاه عموم مردم مراکش زنان مسن دارای نوعی حکمت هستند و سن بالا به معنی داشتن قدرت نقشه‌کشیدن و دسیسه‌چینی است. آن نگاه منفی که جامعه از جنبه‌هایی به زنان جوان دارد، از جنبه‌های دیگری به زنان مسن هم دارد. این جامعه زنان مسن را دارای قدرت همراهی با شیطان و نیروی ویران‌گر می‌دانند، یعنی پتانسیل نابودگری هم به زنان جوان و هم به زنان سالخورده نسبت داده شده است، زنان جوان مخرب یا مختل‌کننده‌ی نظم اجتماعی هستند چون به لحاظ جنسی جذاب هستند و زنان سالخورده مختل‌کننده‌ی نظم اجتماعی هستند چون دیگر نمی‌توانند رضایت جنسی داشته باشند!

در جوامع اسلامی روی زنان یائسه فشارهای زیادی است، زنی که به سن یائسگی می‌رسد به سمتی سوق داده می‌شود که دیگر خودش را کالای جنسی نداند، از تمایلات جنسی چشم‌پوشد و زنی جوان برای شوهرش پیدا کند. به نظر مرنیسی فشارهایی که بر زنان سالخورده وارد می‌شود عاملی می‌شود برای معطوف شدن حواس زن سالخورده به زندگی پسرش و تشویق او به دخالت در زندگی پسرش. گویی مادرشوهر و همسر رقیب و همکار هم هستند. زن سالخورده اطلاعات زیادی درباره‌ی رابطه‌ی جنسی و بارداری و سایر مسائل زندگی زناشویی برای ارائه به عروس جوان دارد. و کودک-همسر، یعنی دختر بچه، در جامعه‌ی مراکش درست قبل از آغاز دوره‌ی دستان (قاعدگی) یا بلافاصله پس از آغاز دوره‌ی دستان به خانه‌ی شوهر می‌رود و چون دختر بچه تا آن سن از مردان جدا بوده است ترسی از مردان دارد بنابراین بیشتر میل دارد با زنان ارتباط برقرار کند، به زنان اعتماد بیشتری دارد و در سال‌های نخست ازدواج احتمالاً با مادر پسر رابطه‌ی عمیق‌تری برقرار می‌کند تا با خود پسر. از نظر خانواده‌های دختران هم بودن دختر در کنار مادرشوهر امن‌تر است تا در کنار شوهر. خانواده‌ها ترس از ضرب و شتم دخترشان به دست شوهرش دارند. البته میزان تسلط مادرشوهر بر امور زناشویی در خانواده‌های مختلف متفاوت است. در ازدواج سنتی در سال‌های اول ازدواج زن مشغول بارداری‌های متوالی است و مادرشوهر به او در بزرگ کردن بچه‌ها کمک مؤثری می‌کند و امور خانوار را پیش می‌برد.

مرنیسی قصد ندارد تصویری هیولایی از مادرشوهر ارائه دهد و معتقد است ساختار خانواده‌هایی که حریم خصوصی در آن حفظ نمی‌شوند و مثلث زن، شوهر، مادرشوهر تشکیل می‌شود و در حقیقت ازدواج ساختاری ظالمانه دارد، ولی مادرشوهر فرد ظالمی نیست. تشکیل چنین مثلثی رابطه‌ی دگرجنس‌گرایانه میان زن و شوهر را به رابطه‌ای عاری از اعتماد، خشونت‌آمیز و فریب‌آمیز تبدیل می‌کند. و وجود قوانین تعدد زوجات و طلاق و سایر مواردی که پیش‌تر در مورد آن بحث شد ازدواج را محکوم می‌کند که ساختاری منفی داشته باشد.

مرنیسی می‌نویسد در جامعه‌ی امروز مسلمانان تحول مادی رخ داده است، ولی تحول فرهنگی روی نداده و هر تغییری در مناسبات خانواده نوعی انحراف الحادی تلقی می‌شود. با ادغام اقتصاد مراکش در بازار آزاد جهانی پایه‌های اقتصادی و فضایی خانواده

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

سنتی متحمل شوک‌های شدیدی شده است و ممکن است در سال‌های آینده شاهد تلاش‌های توأم با خشم و عصبانیت برای حفظ الگوهای سنتی باشیم. تعارضات کنونی بین زن و مرد ناشی از شکاف بین زیربناهای در حال تحول و روبناهای ایدئولوژیک سفت و سخت است.

معنای مرزهای واقع در فضا

سکسوالیته‌ی مسلمانان ربط مستقیم به فضا و قلمرو دارد: طرز کارش هم به صورت تخصیص دقیق فضا به هر جنس و آیین‌های مفصل برای حل تناقض‌های ناشی از تلاقی‌های اجتناب‌ناپذیر در فضاها است. در جوامع مسلمانان فضاهای عمومی از اساس یا خصلتاً فضاهایی مردانه هستند و به غیر رسوم و آیین‌های تشریفاتی که زنان به فضای عمومی تجاوز می‌کنند هیچ‌الگوی پذیرفته شده‌ای برای تعامل بین زن و مردی که با هم نسبت فامیلی ندارند وجود ندارد. تعاملات بین زن و مرد نقض‌کننده‌ی ارکان نظم جنسی مسلمانان است.

نمادگرایی الگوهای جنسی سلسله‌مراتب جامعه و تخصیص فضا برای مسلمانان را تعیین می‌کند. مرزهای فضایی جامعه را به دو فضا یا دو جهان تقسیم می‌کند: جهان مردان (امت، دین و قدرت) و جهان زنان (سکسوالیته و خانواده). تقسیم‌بندی فضایی بر اساس جنسیت تقسیم‌بندی بین کسانی است که اقتدار دارند و کسانی که اقتدار ندارند، کسانی که قدرت معنوی دارند و کسانی که قدرت معنوی ندارند. در این تقسیم‌بندی امت (عرصه‌ی عمومی) از جهان خانگی به صورت فیزیکی جدا می‌شود. و تعامل اجتماعی در امت یا عرصه‌ی عمومی بر اساس اجماع به شکل اجتماعی صورت می‌گیرد و در جهان خانگی بر اساس تضاد صورت می‌گیرد. جهان عمومی امت جهان مؤمنان است، موقعیت زن در میان امت مبهم است؛ خداوند مستقیم با زنان حرف نمی‌زند. بنابراین فرض می‌شود اعضای امت در درجه‌ی اول مردان مؤمن هستند. اصول تنظیم روابط بین اعضا در جهان عمومی امت برابری، عمل متقابل یا بده بستان دوسویه، تجمع و گردهمایی، اتحاد و اشتراک، برادری و عشق، و اعتماد است. جهان خانگی جهان سکسوالیته است، در این جهان هم زنان و هم مردان عضو هستند، ولی چون

قرار نیست مردان وقت خود را در خانه بگذرانند فرض می‌شود که اعضا فقط زنان هستند. اصول تنظیم روابط بین اعضا در جهان خانگی سکسوالیته نابرابری، نبود عمل متقابل، تفکیک و جداسازی، تقسیم، تابعیت، زیردست و بالادست، و بی‌اعتمادی است. جهان امت جهان اشتراکی است: شهروندان امت افرادی هستند که در یک جمع دموکراتیک بر اساس درکی پیچیده از اعتقاد به مجموعه‌ای از ایده‌ها گرد هم می‌آیند و برای ایجاد یکپارچگی و انسجام تمام اعضای متحد می‌شوند که در وظیفه‌ی وحدت بخش مشارکت می‌کنند. در فضای خانگی اعضا برابر نیستند، مردان قدرت دارند و زنان تابع هستند، اساساً اعضای این جهان بر اساس اندام تناسلی‌شان تعریف می‌شوند، وظیفه‌ی زن مسلمان اطاعت است، و زن و مرد فقط در یک کار، که تولیدمثل است، با هم همکاری می‌کنند. و در واقع هر زمان که همکاری بین زن و مرد اجتناب‌ناپذیر باشد، مجموعه‌ای از مکانیسم‌ها برای جلوگیری از صمیمیت بیش از حد دست به کار می‌شوند. بنابراین جداسازی جنسی خودش عامل درگیری می‌شود چون قرار است با صمیمیت و نزدیک شدن دو جنس اختلاف‌ها از بین برود، اما وقتی مکانیسم‌های جداسازی فعال می‌شود درگیری‌ها رفع نمی‌شود و آن چیزی که قرار است با جداسازی جنسی از بین برود تشدید می‌شود و آن چیز جنسی‌سازی روابط انسانی است. با تفکیک جنسیتی روابط انسانی تقلیل داده می‌شود به روابط جنسی و تنها چیزی که به چشم و به ذهن می‌آید همین نوع رابطه است. یعنی خودش عامل تشدید خودش می‌شود.

انزوای زنان و تفکیک جنسیتی

انزوا و حجاب به منظور جلوگیری از تعامل بین جنس‌ها ایجاد شد. حجاب نماد گوشه‌نشینی است و به وجود آمد تا اعضای امت را از اعضای جهان خانگی جدا سازد و از تعامل بین آن‌ها جلوگیری کند. اما به شکل متناقضی جداسازی جنسی خصلت جنسی هرگونه تعامل بین زن و مرد را افزایش می‌دهد.

در جامعه‌ای مثل جامعه‌ی مراکش اغواگری یا فتنه‌انگیزی جزو ساختاری روابط انسانی، چه بین هم‌جنس‌ها و چه بین جنس‌های مختلف، می‌شود. بحث مرئیسی بر روابط دگرجنسگرا (*heterosexual*) متمرکز است، اما درک ما از هویت جنسی با

مطالعه‌ی تعامل بین افراد همجنس کامل‌تر می‌شود. جامعه‌ای که در آن جداسازی جنسی و در نتیجه فقیر کردن روابط دگرجنسگرا اجرایی می‌شود جامعه‌ای است که از یک سو روابط همجنسگرا و از سوی دیگر اغواگری (*Seduction*) را به عنوان وسیله‌ای برای ارتباط با سایر جنس‌ها تقویت می‌کند. اغواگری نوعی استراتژی تضاد است، راهی برای تولید لذت است بی آن‌که فرد کاری کند یا چیزی ببخشد، اغواگری هنر بازی، امتناع و وعده دادن چیزی است، و برای بزرگسالان بیان‌گر طمع عاطفی غیرقابل کنترل است. در جامعه‌ای که تفکیک جنسیتی در آن رواج دارد گویی به افراد سال‌ها می‌آموزند که چطور اغواگری کنند و آن را روشی برای مبادله بدانند، اما در نهایت، فرد اغواگر، چه زن چه مرد، در نهایت باید تمام گنجینه‌ی عاطفی‌اش را برای شخصی خرج کند که انتخاب کرده دوستش داشته باشد. در جامعه‌ای که در آن در برابر روابط دگرجنسگرا مانع ایجاد می‌شود تحقق عاطفی یا به کمال رسیدن به لحاظ عاطفی صورت نمی‌گیرد و به مردم آموزش داده می‌شود که از جنس دیگر بترسند و به آن‌ها بی‌اعتماد باشند و از طریق اغواگری و سلطه با یکدیگر ارتباط برقرار کنند یا به رفتارهایی متوسل شوند که انسان‌ها در دوران نوجوانی برای برقرار ارتباط با سایر جنس‌ها در پیش می‌گیرند، و این رفتارها در دوران بلوغ و بزرگسالی هم ادامه می‌یابد.

در جامعه‌ی مراکش گوشه‌نشینان زنان نوعی افتخار محسوب می‌شود. زنان جوان منزوی کالای بهتری برای ازدواج تلقی می‌شوند. مردان ثروتمند با زنان منزوی بهتر می‌توانند حرمسراهای خود را بسازند. با زنان منزوی در حرمسراها جداسازی جنسی موفق‌تر اجرایی می‌شود. وقتی زنان به خیابان می‌روند گویی به عرصه‌ی امت مردانه‌ی مؤمن تجاوز کرده‌اند، بنابراین باید حجاب بگذارند، حجاب یعنی زن در جهان مردان حضور دارد، اما حضوری نامرئی، چون زن حق ندارد در خیابان باشد. به شکل سنتی حضور زنان بیرون از خانه فقط اگر ضروری باشد پذیرفته است، «زنان محترم» در خیابان دیده نمی‌شوند. در واقع، نوعی سیاست طبقاتی در کار است؛ سیاست ایجاد طبقه. بر اساس این سیاست فقط طبقات پایین، زنان تهی‌دست، خدمتکاران و بی‌چیزها در خیابان‌ها به دنبال کار و تأمین معیشت‌شان هستند، فقط زنان دیوانه و فاحشه آزادانه در خیابان‌ها حضور دارند. این‌ها فرض‌هایی است که در جامعه‌ی سنتی مسلمانان

وجود دارد. در یک نظرسنجی مردان جوانی که از روستاها به شهر آمده بودند گفته بودند: «هر زنی که در خیابان راه می‌رود به لحاظ جنسی در دسترس ماست.» به بیان دیگر، در فضاهای مردانه حضور زنان هم تحریک‌آمیز است هم توهین‌آمیز. با راه‌اندازی مدارس و مشاغل برای زنان در این جامعه با چنین فرض‌هایی بسیاری از زنان در معرض توهین و انواع آزارهای جنسی و کلامی و روانی قرار گرفتند.

در جامعه‌ی اسلامی زن بیگانه و دشمن تلقی می‌شود، حضور او تجاوز به فضای مردانه است. ورود زن آرامش خاطر، خودمختاری، بیعت با خدا و اعتبار اجتماعی مرد را به خطر می‌اندازد. اگر زن بی‌حجاب باشد این اوضاع تشدید می‌شود. واکنش غالب مردان به حضور زنان به صورت مزاحمت، ساعت‌ها تعقیب زن، نیشگون گرفتن بدن زن و تعرض لفظی به زن است. احتمالاً این واکنش به این معنی است که زن در مکانی حضور دارد که به او تعلق ندارد و بهتر است آن‌جا را ترک کند. در محل کار هم زنان اغلب موقعیت‌های زیردست مثل تایپیست و منشی را اشغال می‌کنند و وضعیت زن شاغل در ادارات تداعی‌کننده‌ی وضعیت او در خانه است و گونه‌ای رفتار متناقض را در مردان برمی‌انگیزاند. تایپیست یا منشی رئیس مانند همسر یا خواهر رئیس در موقعیت تابع است و مرد می‌تواند به او فرمان دهد و زن به مرد وابسته است و بقای اقتصادی او به مرد وابسته است. بنابراین در این جامعه عجیب نیست که بسیاری از مردان منشی خود را با همسر خود اشتباه بگیرند! در چنین وضعیتی نوعی سردرگمی برای مردان ایجاد می‌شود، چون این همان موقعیتی است که در خانه نیز به زنان داده می‌شود. اما به نظر ماکس وبر سردرگمی در ساختار بوروکراتیک از مشکلات ذاتی این ساختار است. اما به نظر مرنیسی در کشورهای توسعه‌نیافته، که بوروکراتیزاسیون پدیده‌ای جدید است، این نوع سردرگمی تشدید و اغراق‌آمیز می‌شود. زنان کارمند دولت مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، چون از مرزهای فضایی خود خارج شده‌اند و در اداره‌ی امور کشور که وظیفه‌ی مرد است دخالت می‌کنند. وقتی زنان کار می‌کنند و شغلی دارند به جهان امت مسلمان تجاوز کرده‌اند و با اربابان سابق خود به رقابت می‌پردازند و تنش و درگیری بالا می‌گیرد.

نتیجه‌گیری: آزادی زنان در کشورهای مسلمان

برخی تمایل دارند آزادی زنان را مسئله‌ای معنوی ببینند، نه مسئله‌ای مادی. این امر در مورد اسلام هم صدق می‌کند. در اسلام ادبیات مردانه تغییرات در وضعیت زنان را همچون مسائل مذهبی صرف درمی‌یابند. مسلمانان در طول تاریخ استدلال می‌آوردند که تغییرات در وضعیت زندگی زنان حمله‌ی مستقیم به قلمرو نظم خداوند است. ولی در قرن بیستم، بیشتر در جوامع سوسیالیستی، آزادی زنان تا حد زیادی موضوعی اقتصادی دیده شده است. به باور مرنیسی رهایی و آزادی زنان در وهله‌ی اول مسئله‌ی «تخصیص منابع» است. جامعه‌ای که تصمیم دارد آزادی زنان را تأمین کند نه فقط باید برای زنان شغل فراهم کند، بلکه باید مسئولیت مراقبت از کودکان و تأمین غذا را برای تمام کارگران فارغ از جنسیت‌شان بر عهده بگیرد. این که ثروت یک جامعه چقدر باشد ربطی ندارد به این که آن جامعه چقدر برای آزادی زنان سرمایه‌گذاری می‌کند، میزان این سرمایه‌گذاری ربط مستقیم به اهداف و مقاصد آن جامعه دارد.

امروز در جهان عرب-اسلام دو الگو برای آزادی زنان وجود دارد. منظور مرنیسی از الگو تصویرهای خاصی است که به قدری مؤثر باشد که به اندازه‌ی کافی احساسات مردم را برانگیزاند. الگوی اول، الگوی خانواده و جنسیت پیش از اسلام، عربستان دوران جاهلیت، است. الگوی دوم، الگوی غربی است. هر دو الگو تصویرهای آسیب‌زایی از سکسوالیته را تداعی می‌کنند و هر دو این کار را به دلایل مختلف انجام می‌دهند.

سکسوالیته پیش از اسلام نوعی بی‌بندوباری پر هرج و مرج بود که جوهره‌ی آن آزادی مطلق زنان و بی‌اهمیت بودن پدر بیولوژیکی بود. وقتی حرف از آزادی زنان می‌شود این تصویر ترس از زن جاهلی اسطوره‌ای را تداعی می‌کند؛ زنی که مرد در برابر او تمامی قوه‌ی ابتکار، کنترل و امتیازش را از دست می‌داد. در جامعه‌ی اسلامی مردان به نحوی اجتماعی نمی‌شوند که زنان را از راه عشق به دست آورند، در واقع مردان برای رویارویی با زنی مستقل که خودش سرنوشت خودش را تعیین می‌کند آمادگی پیدا نمی‌کنند و در وجود آن‌ها نوعی ترس و دافعه نسبت به ایده‌ی آزادی زن نهادینه می‌شود.

این که استقلال جنسی زنان با هرج و مرج و بی‌قانونی اشتباه گرفته می‌شود منحصر به جوامع مسلمانان نیست. در هر جامعه‌ای که نظام خانواده آن بر اساس بردگی زن است این سردرگمی در مورد آزادی زن وجود دارد. مارکس و انگلس مجبور بودند مدام به سردرگمی نویسندگان بورژوا حمله کنند، چون این نویسندگان اندیشه‌ی مارکس و انگلس در مورد خانواده را تحریف می‌کردند و تفکر آن دو را، در مورد خانواده‌ای که در آن زن به یک برده‌ی راضی تقلیل داده می‌شود، تحریف می‌کردند. مارکس و انگلس بارها باید تأکید می‌کردند که جنسیت غیربورژوایی مبتنی بر برابری جنسیتی لزوماً به بی‌بندوباری منتهی نمی‌شود و الگوی خانواده‌ی بورژوایی نوعی انسانیت‌زدایی از نیمی از جامعه است. به نظر مرنیسی این نوع انسانیت‌زدایی در مورد جوامع مسلمان هم صدق می‌کند. چون ازدواج مسلمانان بر این فرض استوار است که نظم اجتماعی مسلمانان را فقط در صورتی می‌توان حفظ کرد که پتانسیل خطرناک زنان برای هرج و مرج مهیار شود، آن هم به دست شوهری نامهربان که علاوه بر همسرش زنان دیگری هم (به شکل صیغه، معشوقه و فاحشه) در شرایطی تحقیرآمیز به منظور لذت جنسی خود در اختیار دارد. در این جوامع هر نوع تغییری در وضعیت زنان به معنای نابودی خانواده‌ی سنتی مسلمانان است. این ترس با مثال‌آوری از فروپاشی خانواده‌های غربی در رسانه‌های کشورهای مسلمان، یعنی الگوی دوم، تقویت می‌شود.

استثمار و بهره‌کشی از زن در الگوی زن آزاد غربی به صورت مثله‌کردن تمامیت زن و تقلیل او به چند کیلو گوشت برهنه جلوی دوربین‌های عکاسی و فیلم‌برداری مرئی است، ولی استثمار زن در جوامع مسلمان زیر نقاب و پشت دیوارها نامرئی است. در جوامع مسلمان آزادی زنان به «غرب‌زدگی» تعبیر می‌شود، و در عمل مخالفت با حجاب را به تقلیل زن به چند کیلو گوشت برهنه و ابزاری برای لذت مردان تعبیر می‌کنند. به نظر مرنیسی این افراد مردان را موجوداتی دارای قوه‌ی تشخیص می‌دانند که می‌توانند از جهان غرب آن چه خوب است را بگیرند و آن چه بد را حذف کنند، اما زنان را فاقد این قوه‌ی تشخیص می‌دانند. این همان دیدگاه سنتی مسلمانان در مورد زنان است که معتقدند زنان قوه‌ی داوری و قضاوت ندارند.

دلیل دیگر ترس مردان از آزادی زنان این است که غربی‌شدن زنان مسلمان قدرت اغواگری زنان را افزایش می‌دهد و پیش از این مرنیسی شرح داد که در جامعه‌ای که

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

جداسازی جنسی اعمال می‌شود زنان و به‌طور کلی تمام جنس‌ها موقع رویارویی با سایر جنس‌ها کاری جز اغواگری بلد نیستند و غربی‌شدن این اغواگری را تقویت می‌کند. به‌طور کلی، نبود الگوهای مؤثر برای آزادی زنان می‌تواند توضیحی باشد برای اینکه چرا مسلمانان علیه آزادی زنان واکنش نشان می‌دهند.

در جنبش‌های آزادی‌بخش در غرب زنان گاه مجبور بودند بدن را در رسانه‌های پورنوگرافی به نوعی انکار یا حاشا کنند و زیر بار آن نروند، ولی در جوامع مسلمان جنبش‌های آزادی‌بخش زنان مجبور هستند حق بر بدن خود را مطالبه کنند. در نظام مسلمانان زنانی که به لحاظ فضایی محصور شده‌اند در ازای اطاعت کامل و خدمات جنسی و تولید مثل تحت مراقبت مادی مردانی قرار می‌گیرند که آن‌ها را در اختیار دارند. کل نظام مسلمانان به گونه‌ای سازماندهی شده است که امت اسلامی جامعه‌ای متشکل از شهروندان مردی باشد که نیمی از جامعه، یعنی زنان، را در اختیار دارند. جورج طرابیشتی نویسنده و مترجم سوری کتاب *زن و سوسیالیسم* لنین را ترجمه کرده و در مقدمه‌ی آن نوشته است: «از صد میلیون نفر عرب در عمل فقط ۵۰ میلیون نفر حضور دارد، چون نیمی از آن که زنان هستند از مسئولیت اجتماعی منع شده‌اند.» مردان مسلمان همیشه نسبت به زنان از امتیازات و حقوق بیشتری برخوردار بوده‌اند، از جمله داشتن حق کشتن زنان‌شان؛ حقی که قانون برای مجازاتش تخفیف زیادی قائل شده است.

در این جامعه مردان محدودیت‌های جسمی و روحی بر زنان تحمیل می‌کنند و دولت تهدید اصلی برای برتری سنتی مردان است. به نظر مرنیسی دولت رقیب قدرتمندی برای مردان در خانواده‌های سنتی شده است چون یک نظام آموزشی ارائه می‌دهد و برای زنان و دختران و پسران حقوق فردی و شغل تأمین می‌کند، و مرد را در موقعیتی فرودست شبیه به موقعیت زنان در خانواده‌های سنتی قرار می‌دهد، زیرا مرد هم برای تأمین نیازهایش به دولت وابسته است. به نظر مرنیسی نظام اسلامی برخلاف ظاهرش به مردان هم علاقه‌ای ندارد. در این نظام خودشکوفایی مردان هم به اندازه‌ی زنان مختل و محدود شده است. هرگونه محدودیتی که برای زنان اجرایی می‌شود در واقع حمله به پتانسیل مردانه برای رضایت جنسی است. در نظام اسلامی

مردان بهای روانی بیشتری برای ارضای نیازهای جنسی می‌پردازند تا زنان. چون زنان در شرایطی قرار می‌گیرند که محدودیت جنسی را امری طبیعی تلقی کنند، ولی مردان تشویق می‌شوند به لحاظ جنسی کاملاً به رضایت برسند. زنان و مردان برای برخورد متفاوت با نومی‌دی جنسی اجتماعی می‌شوند. و در نتیجه‌ی این نوع اجتماعی‌شدن سرخوردگی مردان بیشتر است، چون در این جامعه انتظاراتش از خودش بسیار بالا می‌رود.

در انتهای کتاب *فراسوی حجاب* مرنیسی به این نتیجه می‌رسد که نگرش مثبت اسلام به سکسوالیته بیشتر به کار ایجاد دیدگاه‌های سالمی می‌آید که با آن انسان‌ها استعداد‌های جنسیتی‌شان را به طور کامل پرورش دهند و در زندگی اجتماعی به طور هماهنگ ادغام شوند. اما در جهان غرب که نگاهی منفی به سکسوالیته دارند و زنان را موجوداتی منفعل می‌دانند چنین پتانسیلی وجود ندارد. در عین حال، جوامع مسلمان برای رسیدن به پیشرفت و برابری انسان‌ها نمی‌توانند اصلاح‌طلب باشند، چون این امور با اصلاحات درست نمی‌شود، بلکه باید انقلابی باشند. در نظم اجتماعی مسلمانان زن را فردی قدرتمند و مدعی و فعال می‌دانند که اگر مهار نشود می‌تواند نظم اجتماعی را بر هم زند. با چنین دیدگاهی می‌توان امید داشت که در بلندمدت ادغام زنان در سطوح تصمیم‌گیری و قدرت آسان‌تر از جوامع غربی صورت می‌گیرد. مانع زنان در جوامع غربی دیدگاهی است که بر اساس آن زنان در جایگاه موجودات منفعل و فرودست قرار می‌گیرند و همین دیدگاه ریشه‌دار کار آن‌ها را سخت‌تر از زنان مسلمان می‌کند. زنان مسلمان از بنیان قدرتمند دیده می‌شوند و همین سبب می‌شود اهداف بالاتر و گسترده‌تری نسبت به برابری با مردان تعیین کنند.

در جوامع مسلمان هدف زنان دستیابی به برابری با مردان نیست، زیرا زنان دیده‌اند که آن چیزی که مردان دارند ارزش به دست آوردن ندارد. الگوهای جنسی تثبیت‌شده در جهان امروز برای مردان نومیدکننده و برای زنان تحقیرکننده است. بنابراین جامعه‌ی مسلمانان باید به شکل انقلابی از نو سازماندهی شود و این انقلاب از تغییر بنیادین ساختار اقتصادی آغاز و با تغییر دستور زبان پایان می‌یابد. در جوامع مسلمان امروز زنان و مردان هر دو از استثمار و محرومیت رنج می‌برند، و مردان نیز به اندازه‌ی زنان از بیکاری و بی‌سوادی رنج می‌برند.

اما «حجاب» را که کنار بزنیم...

در کشورهای مسلمان تغییرات می‌تواند خیلی سریع و رادیکال صورت گیرد. اصلاح‌طلبی در کشورهای مسلمان کار نمی‌کند. در کشورهای غربی لیبرال دموکرات زنان خود را سازماندهی می‌کنند تا حقوق‌شان را مطالبه کنند ولی سرکوبگران‌شان رژیم‌های اصلاح‌طلب ثروتمند و قدرتمندی هستند. گفت‌وگو در چارچوب اصلاح‌طلبانه مشخصه‌ی دموکراسی‌های بورژوازی است و در این دموکراسی‌ها تغییرات بنیادین زمان زیادی می‌طلبد. ولی زنان مسلمان با یک طبقه‌ی حاکم شکننده طرف هستند و وظیفه‌ی اصلی‌شان تضمین رشد اقتصادی و برنامه‌ریزی برای آینده‌ی بدون استثمار و محرومیت است. زنان مسلمان با طبقه‌ی حاکم وارد گفت‌وگویی خاموش اما انفجاری می‌شوند. اگر کشورهای مسلمان زنان را در جایگاه عنصر اصلی در آینده‌ی حکمرانی نبینند جوامع‌شان را گمراه می‌کنند.

در تاریخ معاصر جهان و بیشتر در جوامع مسلمان، معمولاً حجاب مسئله است و بحث در مورد آن همواره بحثی به جا است. اما در این جوامع «حجاب» را که کنار بزنیم به مسائلی برمی‌خوریم که زندگی زنان را دشوارتر از مردان و زندگی همگان راه اعم از زنان و مردان، دشوار کرده است؛ مسائلی مثل تمایلات جنسی (سکسوالیته‌ی) زنان و مردان، ماهیت روابط زنان و مردان، ازدواج، خانواده، چندزنی، طلاق، مرزهای واقع در فضا، انزوای زنان، تفکیک جنسیتی و آزادی زنان در عرصه‌های عمومی. مرنسی این مسائل را برمی‌رسد و نحوه‌ی شکل‌گیری و حفظ نهاد خانواده در جوامع مسلمان را در تاریخ می‌کاود و نگاهش بر ماهیت «ارتباط میان جنس‌ها» در این جوامع است. به نظر او در جوامع مسلمان وقتی حرف از «آزادی زنان» به میان می‌آید با نوعی «فقدان تخیل» مواجه‌ایم و فقط دو الگو در اذهان مسلمانان تداعی می‌شود: یکی الگوی زن عرب جاهلی، زنی اسطوره‌ای که به هیچ چیز پای‌بند نبود و در سکسوالیته به تمامی آزاد و وحشی بود و دیگر الگوی زن غربی که، طبق تفسیر مسلمانان، این نوع آزادی به نهاد خانواده آسیب می‌رساند و برای جوامع مسلمان الگویی بیگانه است. پس هر دو الگو طرد می‌شود. الگوی سومی وجود ندارد و مسلمانان جز این دو الگو هیچ الگویی برای آزادی زنان متصور نیستند. مرنسی اصلاحات را راهی برای آزادی زنان نمی‌داند، چون زنان مسلمان با یک طبقه‌ی حاکم شکننده طرف هستند که هیچ چیز را اصلاح

نمی‌کند، بلکه مدام به اسلام سنتی رجوع می‌کند و زنان با این طبقه‌ی حاکم «گفت‌وگویی خاموش اما انفجاری» دارند. مرنیسی معتقد است برای تغییر و بهبود، نه فقط در جهان زنان، بلکه در جهان تمامی مسلمانان باید انقلابی صورت گیرد. مرنیسی مسئله‌ی آزادی زنان را مسئله‌ی «تخصیص منابع مادی» می‌داند و بهترین راه تخصیص منابع مادی راهی است که سوسیالیسم پیشنهاد داده است. در پایان کتاب *فراسوی حجاب* مرنیسی بیشتر یک سوسیالیست انقلابی است.

Fatema Mernissi, *Beyond the Veil: Male-Female Dynamics in Muslim Society*, 1975, Schenkman Publishing Company, Inc., Cambridge, Massachusetts.